

کارگران جهان متحد شوید!

۱۳۳۳

پیکار

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

سال سوم - دوشنبه ۲۷ مهر ۱۳۶۰ - شماره ۱۴۱

انقلاب پرشکوه
کارگران و زحمتکشان ایران
رژیم جمهوری اسلامی را به
گورستان تاریخ خواهد سپرد!

سازمان چریکهای فدائی خلق
و جوخه‌های رزمی:
لنینیسم یا
سوسیال آنارشیزم
در صفحه ۲

عملیات بی نظیر و قهرمانانه
پیشمرگان سازمان پیکار
در جاده کامیاران
در صفحه ۱۲

پیام سازمان پیکار در
راه آزادی طبقه کارگر
به خانواده‌های
قهرمان شهدای
کمونیست و انقلابی
در صفحه ۱۳

بازرگان خائن و نمایشش
در مجلس ارتجاع
تا ریخه‌ننگین زندگی سیاسی
با زرگان و دیگر لیبرالها، یعنی
کوشش برای نجات رژیم شاه، جناباش
در دولت موقت، شرکت فعالش در
استقرار رژیم ارتجاعی جمهوری-
اسلامی و کوشش برای بازسازی و
تثبیت سرمایه‌داری وابسته، کافی
است که دیگر توده‌ها فریب نمایشات
مسخره‌وارا نخورند، چرا که با زرگان
و خمینی جلاد سروت‌یک کرباسند.
با زرگان را که دیگر همه
می‌شناسیم. کارخانه‌داری که در اس
بقیه در صفحه ۲



کاروان سرخ
صد هاشید
کمونیست و
انقلابی ناقوس
مرگ رژیم را
می‌نوازد

سرنوشت باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی

بقیه از صفحه ۱ با زرگان ...

یک حزب لیبرالی بنام "نهضت آزادی" قرار دارد. لیبرال پوسیده معلولی که برای نجات بورژوازی ایران از دست انقلاب به هر حیل و دست زده است (نام پراکنی ها پیش برای "علیهضرت هما یونی" سوگند خوردنش به "قانون اساسی شاهنشاهی" را همه بیا ددا ریم) فردی که بزرگ ترین افتخارش این است که سالها زیر شعار "شاه با بدسلطنت کندند" حکومت "فعالیت کرده است".

بورژوازی پوسیده ای که در جریان مبارزات خونین توده ها از پست و های سازش و خیانت بیرون خزید. تا بورژوازی ایران (و نهادهای سرکوبش، یعنی ارتش و بوروکراسی دولت) را از ضربات انقلاب نجات بخشد. خائن مرتجعی که بفرمان خمینی جلاد و به همراهی بهشتی و رفسنجانی خائن به پاپی و ژنرال هوپرز آمریکائی رفت و به سازش با امپریالیسم آمریکا، در مهار زدن برانقلاب خونین مردم ایران فعالانه شرکت جست. سازشی که به تحفه "روی کار آمدن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی این ارگان سازش با امپریالیسم نجات مید. نخست - وزیر دولت موقت رژیم ارتجاعی، که دستش تا مرفق به خون هزاران شهید دلار و خلق ترکمن و کرد و ریورهای خائنه نورو و زورمردان ۵۸ و بسیاری از کارگران و زحمتکشان مآ، آلوده است. لیبرال وقیحی که داشتن رابطه با سفارت آمریکا را توجیه میکرد و مزدورانی چون امیران نظام، از سوی او به نام دولت موقت به بندوبست بیا امپریالیسم میپرداختند. "پیپر نا صبح بورژوازی" که تمام کوشش خود را برای بازسازی سرمایه داری وابسته و مکیدن خون کارگران و زحمتکشان ما بکار بسته، کسی که در همه سرکوبها، بگیر و ببندها و تیربارانهای دهها کمونیست و انقلابی در زمان دولت موقت، به عنوان شریک جرم شرکت داشته، آری این نماینده پست، زبون و خائن بورژوازی ایران که در زمان در دست داشتن حکومت از هیچ جنابیتی بر علیه کارگران و زحمتکشان و استقلال و آزادی ایران دریغ نکرده است، از زمانی که از سوی شریکان و رقبایشان در دولت سرمایه داری وابسته ایران، یعنی رژیم جمهوری اسلامی، رژیم سرمایه داری ایران مورد تهدید قرار گرفت، به همراه دیگر لیبرالها به موضع "اپوزیسیون" در غلطید. تا با آلترنا تیو ساز ختن خود در نرنگ زد توده ها، تا رضایتی مردم و حرکت انقلابی آینده توده ها را از مسیر خود منحرف کرده یا ردیگر بر امواج خونین جنش توده ها سوار شده.

امپریالیسم و ارتجاع را ازنا بودی نجات بخشند. این "اپوزیسیون" نمائی با زرگان در سخنرانی در مجلس در روز ۱۶ مهر وارد مرحله جدیدی شد. اما حتی در این "اپوزیسیون سازی" بر علیه دارو - دسته خمینی جلاد نیز با زرگان، خیانت و ارتجاعی بودن خود را بسیار روشن - ترا ز لیبرالهای زرنگی چون بنی - صدر، به ظهور رسانند.

درواقع با کوشش خمینی، حزب جمهوری در طرفداریها از حکومت لیبرالها دوسیاست متفاوت را در پیش گرفتند. بخشی از این لیبرالها که در واقع دوران پیش تر بوده و در دفاع از منافع طبقاتی خود "جمهوری" عمل کرده و در واقع بهمین دلیل نیز می با یستی آنان را، نماینده واقعی و بحق بورژوازی متوسط ایران دانست، بهمین بنی مدور دارو دسته دفتر همکار با رئیس جمهور و حزب ملت ایران و... سیاست مقابل با بخش دیگری از بورژوازی ایران که حکومت را در اختیار گرفته بودند، در پیش گرفتند. آنها بعزت سیاستهای خاص آن بخش از بورژوازی، دیگر چشم اندازی برای وحدت نمیدیدند و اساسا چنین وحدتی را دیگر بخاطر مقتضیات سرمایه داری متوسط ایران درست نمی دانستند (گذشته از امکان ناپذیر دانستن آن).

اما با زرگان و دارو دسته اش، یعنی دارو دسته لیبرالهای مغلوب و پوسیده که فاقد "سازش" هستند، دور اندیش تر و در واقع پیشاهنگ طبقه خود (یعنی بنی صدر) بودند، هنوز گمان سازش با دارو دسته خمینی و حزب را در سر میپوراندند. آنها فکر میکردند، حدت تمام آنها میان بخشهای متفاوت بورژوازی بهر شکل طبقه سرمایه دار ایران بوده و هر چند که خواها سرگردگی لیبرالها بر دولت سرمایه داری ایران بودند، اما بدست آوردن این سرگردگی و قبضه کردن حکومت را از راهائی جز مقابل طلب میکردند و حتی حاضر بودند بخاطر مقتضیات طبقه سرمایه دار ایران در صورت عدم حذف کامل از حاکمیت، برای مدتی بسرگردگی رقیب خویش نیز تن دهند بهمین خاطر بود که با حذف کامل لیبرالها از حکومت، اینها امید خود را از حکومت کاملاً نبردند و جنبه های وحدت طلبانه خود را آنگونه که بنی صدر قاطعانه قطع کرد، از هم نگذاشتند. دفاع از اصل ارتجاعی قیام "بعنوان یکی از ملزومات اسلام"، شرکت در مجلس شورای ارتجاعی پس از واقعه انفجار دفتر حزب جمهوری محکوم کردن تلسوچی کشتن حزبها در واقعه دفتر حزب جمهوری، در شرایطی که عدم شرکتشان موجب از هم پاشیدن

موفقی با رلمان رژیم و عدم تشکیل جلسات آن میشد. شرکت در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری رضائی در کنار دیگر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی (البته آنها دیگر در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری خامنه ای شرکت نداشتند. شاید احتمالا آنها را راه انداده بودند) که در واقع معنائی جز "بیعت با راجا شاهی" نداشت. شرکت منظم در مجلس بی - آبروی رژیم و سکوت در مقابل سیاست جناح رقیب بورژوازی که اینک حاکمیت را قبضه کرده و در جهت سیاستهای خاص خود (که سیاستهای لیبرالها، دارای تضاد، از مقوله تضاد میان ارتجاع بود). چهار اسبه می تاخت و... مثالهای است که نشان میدهد چگونه برخی از نمایندگان بورژوازی لیبرال، کماکان خواستار سازش و کناره گیری با جناح رقیب بودند. اما دروند جریانات بگونه ای بود که نمایندگان "دورانیش" لیبرالها پیش بینی میکردند و از این رو در صد گودتا (با کمک ارتش و میلیشای مجاهدین) و در دست گرفتن ماشین دولتی بورژوازی پس از خلع و حذف رقبای خود برآمده بودند. بدین ترتیب که جناح رقیب میخواست و میخواست و دستور کار مل تمام می ارگانهای بورژوازی را در خدمت خود بگیرد. "دموکراسی" را برای کل طبقه مراعات نکرد. آن را تنها برای خود، یعنی بخشی از طبقه بمروردا جرایگذا رد. تا بتواند با استفاده از ماشین دولتی کل طبقه بورژوازی، راه حل خود برای حل بحران اقتصادی - سیاسی کنونی و نجات سرمایه داری ایران از انقلاب بمروردا جرایگذا رد. از این رو، جناح رقیب به تصفیه و پاکسازی قوه جراثیمه و فسادها ز لیبرالها بسنده نکرده، میخواست و در کارهای پیشین را از با رلمان نیز بیرون اندازد. عملیات نمایندگان حزبی در مجلس به لیبرالها، که حتی خواهان اخراج آنها میشد. تبلیغات وسیع در نماز جمعه ها و مطبوعات را دیو، تلسوچیون بهمین منظور از مدتی پیش آغاز شده بود. روزنامه گمنام "والفجر" که متعلق به او با شان حزبی است، در روزنامه دوم مهر خود، کاریکاتوری از با زرگان کشیده با فصاحت از مجلس به بیرون پرتاب میشد. در روزنامه اطلاعات هفتگی که در روی جلد عکس لیبرالها در کنار رئیسین حزبی معدوم چاپ کرده، پرسیده بود، چرا این لیبرالها همگی زنده و سالمند و محسن رضائی در محاصره رادیو - تلسوچیونی اش با تفاتی فرماندهان جدید ارتش بطور غیر - مستقیم لیبرالهای را که کشت کرده اند را نیز در خط آمریکا خواند

بقیه در صفحه ۱۲

مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با ارتجاع داخلی جدا نیست

سازمان چریکهای فدائی خلق و جوخه‌های رزمی: لنینیسم یا سوسیال آنارشیسم (۱)

سیاست لنینیستی است!
برایستی حقیقت چیست؟
لنینیسم یا سوسیال آنارشیسم؟
کدام یک؟

رفقای فدائی تا کتیک نوین
"تروریستی" خویش را در ابتدا تحت
عنوان "ضرورت مقابله با ندهای
سیاه" مطرح ساختند و کوشیدند تا با
استناد به حوادث سالین ۱۹۰۷-
۱۹۰۵ در روسیه و رهنمودهای لنین
در مورد ضرورت مقابله با ندهای
سیاه صحت تا کتیک خویش را نشان
دهند سپس از آنجا که تروریسم توانست
صرفاً متوجه ندهای سیاه گردد
(به ویژه در شرایط کنونی که نقشی
اصلی سرکوب را راگانه‌های رسمی
رژیم ایفا میکنند)، مسئله تشکیل
جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی را
مطرح ساختند و با زهم کوشیدند تا با
استناد به حوادث سالین ۱۹۰۷-
۱۹۰۵ در روسیه و اقتباس جملات
پراکنده و تکه‌تکه از لنین، صحت
مشی خویش را نشان دهند. و در عین
حال با ارائه نظراتی غرض‌ورز
با راه‌آواغ مشفقانه ضربه‌نقد
"اکنون میستهای" چون ماکه‌با
تا کتیک آنارشیستی ترور در شرائه
کنونی مرزبندی نموده‌ایم،
پروا داشته‌اند! اکنون ببینیم
استدلالهای رفقا بر چه پایه‌ای است و
فشرده‌درک آنها از آواغ کنونی
چیست؟

فدائیان می‌گویند از آنجا که
انقلاب شکست نخورده و نیمه‌تمام
مانده است، تکمیل آن فوری‌ترین
وظیفه انقلاب است و با سخگوشی به
این وظیفه یعنی تدارک فوری قیام
است و حال که تدارک قیام هم‌اکنون
فوری‌ترین وظیفه مطرح است، پس
با یدیه تشکیل جوخه‌های رزمی
برای رهبری قیام دست‌زد. و با از
آنجا که این جوخه‌ها از طریق
نامنوبی نمیتوانند تشکیل شوند
پس با بیستی به عملیات رزمی
دست‌زد! و از این رو فداشبان
ترور را در شرایط کنونی نه تنها
مجاز بلکه لازم می‌شمارند: "از قیام
تا به امروز یک جنگ داخلی بر میهن
ما حاکم بوده است" (از این پس
کلیه تاکیدات یک خطی از ما ست) و
"بنا بر این در ارتباط با وظیفه
تکمیل انقلاب تدارک قیام نه

فدائیان اقلیت ضمن رد ترور
بمثابه تا کتیک اصلی، در این
شرایط، ترور را بعنوان تا کتیک
فرعی مبارزه بر سمیت شناخته و
بدین ترتیب عدم مرزبندی پرولتری
خود با مشی چریکی جدا از توده و
سیاستهای آنارشیستی را عیان
می‌نمایند.

اگرچه انحرافات اصلی سازمان-
چریکهای فدائی را انحرافات
روزیونیستی تشکیل داده‌ایم
انحرافات خود را با راه‌آواغ در
برخورده سوسیال امپریالیسم
و روزیونیسم، حزب توده و فداشبان
اکثریت، بورژوازی و قدرت سیاسی
و شعارها و سیاستهای تا کتیک
بنمایش گذاشته است، اما این
انحرافات نافی وجود انحرافات دیگر
این سازمان، یعنی انحرافات
آنارشیستی نیست. نگاهی به
گذشته سازمان چریکهای فدائی
برای نشان میدهد که چگونه
خط مشی لیبرال - آنارشیستی
جزئی با گرایش قوی روزیونیستی
در هم آمیخته بود و با بطور مشخص
در زمان انشعاب، اگرچه فداشبان
از زاویه‌ای انقلابی از فداشبان
اکثریت خائن می‌برند، اما این
برش نه تنها بر پایه مرزبندی عمیق
با انحرافات روزیونیستی گذشته
سازمان نیست، بلکه علاوه بر
بر نقد پرولتری از انحرافات چریکی
نیز می‌باشد و این دو انحراف در
هم آغوشی با یکدیگر عمل میکنند.
فدائیان اقلیت طی یک دوره
توانستند درک آنارشیستی خود را
پوشیده نگا دهند. اما اینک در
بستر تحولات جامعه و رشد مبارزه
طبقه‌ای، این دیدگاه پوخته خود را
شکافته و انحرافات عربان گذشته را
دوباره عیان ساخته است.

ما نقد شعار "مرگ بر حزب
جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس
موسسان" را به زمانی دیگر موکول
کرده، لیکن در این نوشته می‌گوئیم
تا تا کتیک ترور آنارشیستی فداشبان
را مورد نقد قرار دهیم. اما این
انحرافات در شرایط تحول و حاد
کنونی از نقطه نظر منافع جنبش
کمونیستی و انقلابی دارای اهمیت
خاصی بوده و به ویژه آنکه فداشبان
این سیاست غیر پرولتری را با نقل
قولهای لنین آراسته‌اند و چنین
و انموده‌اند که این سیاست یک

همچنانکه بارها مطرح ساخته‌ایم
شرایط کنونی از آنچنان خود-
ویژگی برخوردار است که انحرافات
روزیونیستی و رفرمیستی و
آنارشیستی را در آن واحد یکجا
بنمایش می‌گذارد. ما در شمارهای
اخیر "پیکار" پیوند آنارشیسم و
رفرمیسم را در سیاستها و تاکتیکهای
مجاهدین بررسی کردیم و توضیح
دادیم که چگونه تا کتیک "مبارزه
مسلحانه" کنونی آنها پیش از آنکه
تروریسم جدا از توده باشد، کودتا-
گری و با تعبیر روشنتر خلع بد
مسلحانه از حزب جمهوری است و
گفتیم مجاهدین که به زیر مشی لیبرالی
در غلطیده‌اند، نتوان از سازمان-
دهی جنبش توده‌ای، بمنظور
در هم شکستن ماشین دولتی حاضر
در ممد خلع بد مسلحانه از حزب و
جا بگزینی حکومت "شورای مقاومت
ملی" است، حکومتی که جز حکومت
سرمایه چیز دیگری نخواهد بود.

اما این سیاست و تاکتیکهای
لیبرال - آنارشیستی در محدوده
نیروهای دمکرات باقی نمانده و
به مورگوناگون و با کیفیتهای
متفاوت در برخی نیروهای جنبش
کمونیستی نیز منعکس گشته است و
این نیروها را به سخنگویان تمایلات
لیبرال - آنارشیستی خورده -
بورژوازی در جنبش کارگری بدل
نموده است.

نمونه‌ها را رزچینی-
وضعیتی را میتوان در سازمان
چریکهای فدائی خلق (اقلیت)
مشاهده نمود. فداشبان نیز که تا
دیروز به پناه پیوند با توده‌ها
تا کتیکهای روزیونیستی بیشمار
را اتخاذ نمودند (سفارت، طلوع
دمکراتیک در کردستان، جنگ، مرگ
بر حزب جمهوری و...)، امروز نیز
تحت بهانه "مبارزه با اگونیسم"
... تا کتیکهای آنارشیستی خویش
را بنمایش می‌گذارند. اگر مجاهدین
به اتکای مشی لیبرالی خود در صدد
"خلع بد" از حزب جمهوری است،
چریکهای فدائی نیز این ایده را
با شعار "مرگ بر حزب جمهوری" به
نمایش گذاشته و بدین ترتیب
گرایش عمیق روزیونیستی خود را
نمایان می‌ازند. اگر مجاهدین
ترور را در شرایط کنونی، تا کتیک
اصلی خود بشمار می‌آورند و سیاست
کودتاگرانه‌ای مطرح می‌ازند،

پیش بسوی مبارزه‌اید گویا

توجه عمیق به موقعیت شخصی و مرحله شخصی جنبش، به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است (۱) و در جای دیگر در کتاب کدبوت تحلیل شخصی از شرایط شخصی بجای الگوپردازی مکانیکی چنین میگوید: "اکنون هم مطلب در اینجا است که کمونیستهای هر کشور با آگاهی کامل با بدو وظائف اساسی و اصولی مبارزه علیه فرصت طلبی، علیه آتشین پرستی، "چپ" و "نیو-باز" خصوصیات و ویژگیهای رایج این مبارزه در هر کشور جداگانه باید در تطابق با شرایط خاص اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... بخود میگرداند. این امر غیر قابل اجتناب و ضروری است در نظر بگیرند... بهرحال با پدید آمدن نکتته را میباید درک نمود که چنین سازمان رهبری کننده ای را تحت هیچ شرایطی نمیتوان بر اساس یکسان نمودن و همسطح ساختن مکانیکی و همسان کردن الگوها و قواعد تاکتیکی مبارزه ایجاد نمود." (۲)

رفیق استالین نیز در کلی گوئی در اتخاذ تاکتیک و توضیح مبانی تاکتیک میگوید: تاکتیک با پستی آن اشکال و شیوههایی از مبارزه را تعبیر و نمایندگی با وضع مشخص در هر لحظه به بهترین وجهی مطابقت داشته باشد و گوشزد میکند که بدون توجه به این مسئله بیم آن می رود که زمینه زمین سخت جداگشته و در آسمانها قلعه "بزنیم" (۳) و اضافه میکند که "با پدیده غرق شدن در نظاره و شیوه نقل قول آوری و تشابهات تاریخی و... بدور افکننده شوند، با ید درک نمود که دنیا بدین مارکسیسم "لم" "دادلکه" "ایستاد" (۴) و با لاف در کتاب مسائل انقلاب چین رفیق استالین تحلیل مشخص از شرایط مشخص را نمیتوان یکی از مبانی اصول تاکتیک و کمونیسم ذکر کرده و ضمن صحبت درباره وضعیت چین "به آن رهبرانی که بدون در نظر گرفتن ویژگیهای هر کشور در مذهب و فرهنگهای تلگرافی هستند" تاختم و میگوید "عالمی که این نوع "رهبران" را از رهبران واقعی متمایز میکند اینست که آنها همیشه در جیب خود دوسه تا فرمول حاضر آماده مناسب برای همه موقعیتهای و کشورها، لازم-الاجرا و اجباری برای هر نوع شرایط دارند"، "بدین ترتیب است که آنان تلاش دارند برای همه کشورها نوعی رهبری قالبی و الگوواردر-نظر بگیرند. فرمولهای عام معیبنی را بدینا بطور مکانیکی القاء"



- (۱) - لنین، جنگ پارتیزانی
- (۲) - لنین، بیماری کودکی "چپ" روی در کمونیسم
- (۳) - استالین - درباره استراتژی و تاکتیک کمونیستهای روس
- (۴) - همانجا

چیزی که بیش شبیه به آن دوران میداند و به همین خاطر میگویند "وظیفه فوری برپا داشتن یک قیام دیگر در دستور است"، فداشیا در تحلیل از اوضاع ایران میگویند "جنگ داخلی بر سر آرمیه - حکمفرما می میکنند و در دوران پس از قیام "علیرغم رکودهای موقتی در مبارزات توده ها ما شاهد حادترین درگیریها و برخوردهای مسلحانه، قیامهای محلی، عملیات پارتیزانی ترور و... هستیم (همانجا) و از اینروست که رفقا اساسی ترین تاکتیکهای که لنین در آن دوران در پیش گرفته بود را میخواهند در شرایط کنونی ایران پیاده نمایند. اینست فشرده درگرفتنی و فداشی در باره شرایط کنونی و ضرورت عملیات ترور (رزمی) اما قبل از آنکه ما بطلان نظرات تاکتیکی رفقا را نشان دهیم ضرورت در ابتدا مبانی اتخاذ تاکتیک پرولتری را توضیح داده، سپس ضمن تشریح شرایط سالیان ۱۹۰۵-۱۹۰۷ که الگوی فداشیا قرار گرفته است، به بررسی مشخص شرایط کنونی پرداخته تا در بررسی هر یک مبحث بیگانگی و فاصله عمیق تاکتیک فداشیا را با تاکتیکهای مارکسیستی دریا ببینیم.

مبانی اتخاذ تاکتیک مارکسیستی کدامند؟

۱- مارکسیسم تاکتیک را

بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص اتخاذ میکند!

از نظر مارکسیسم اتخاذ هر گونه تاکتیکی که از تحلیل مشخص از شرایط مشخص هر جا و به دورانی از حرکت آنجا معنی نشات نگرفته باشد، بمعنی رد ماتریالیسم - دیا لکتیک در تعیین روشهای مبارزه است و از اینرو ناگزیر و لازم به دامن ایده آلیسم درمی غلتند. زمینه های در غلتیدن به ایده آلیسم در عرصه تاکتیک میتواند بصورت تحلیل کلی از شرایط مشخص (بجای تحلیل مشخص) و یا بصورت الگو - پردازی از شرایط مشخص یک جامعه دیگر و انتقال مکانیکی تجارب و یا بکارگیری فرمولهای عام و... بروز نماید. (در این رابطه، لنین در بررسی مبانی اتخاذ تاکتیک پرولتری میگوید: "مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی هر گونه بحثی در این باره بمعنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیا لکتیک است... هر کوششی در رد یا تشدید کلی از مبارزه، بدون

بصورت امری کلی بلکه بصورت امری فوری و عاجل در دستور کار قرار دارد و در این رابطه سازماندهی جوهره های رزمی، جزء لاینفکای تسداری قیام محسوب میشود (کار ۱۲۲) و بر این روال و با این مقدمه چینی ضرورت عملیات رزمی ترور را نتیجه گیری میکند. در اتخاذ این تاکتیک استناد اساسی رفقا به آثر لنین در دوران انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ روسیه است. در این آثر لنین تسداری مجدد فوری قیام، برپائی جوهره های رزمی و دست زدن به عملیات رزمی مطرح میکند. حال رفقای فداشی با استناد به نقل قولهای تکه پاره شده لنین میگویند تاکتیک خویش را "بلشویکی" نشان دهند و مخالفان را پیروان منشویکیها جا بزنند. و در جا به جا خود را از یک تحلیل همه-جا نبه و مشخصی بنیادانسته و تاکتیک خود را بر پایه دوسه جمله کلی مانتند "از آنجا که در دوران انقلابی بمرمی بریم"، "از آنجا که غلبه توده ها انقلابی است"، "از آنجا که وظیفه تدارک قیام، وظیفه فوری است پس" عملیات رزمی تاکتیک آنارشیستی محسوب نشده، منطبق با روحیه انقلابی توده ها است" (کار ۱۲۲) استوار ساخته اند!

رفقا در توضیح این تکه ها با این ترورها، تاکتیک جدا از توده است یا غیر چنین پاسخ میدهند که اینها ترور نیستند بلکه "عملیات نظامی در جهت تدارک قیام اند" و "ترور در شرایط محکوم است که خلق انقلابی نیست و" مبتذل کنندگان مارکسیسم دنیا له روان جنبش خود بخودی چنین تبلیغ میکنند که گویا هر کاری که توده ها کردند، ما هم باید همان کار را بکنیم. آنها توجه نمیکند که وقتی گفته میشود باید در اتخاذ تاکتیکها روحیات توده ها در نظر گرفته شود باید دید که جنبش توده ای در کلیت خود در یک دوران رکود سیاسی، حالت انفعال، فقدان اعتراض و تعرض بمرمی بردیا در یک دوران انقلابی، در دوران تعرض و اعتراض " (همانجا)

و با لاف بعد از توضیح مختصری که در پاسخ به سؤال بالا داده اند هدف این عملیات را نیز بصورت اقتباس از کتاب جنگ پارتیزانی لنین چنین توضیح میدهند: "هدف فوری عملیات رزمی عبارتست از مبارزه جدی علیه باندهای سیاه، درهم کوبیدن سازماندهی آنها، حمله به ارگانهای سرکوب، ترور انقلابی رهبران باندهای سیاه و خاشاکین به خلق، مماندهای مالی تا مین سلاح و..." (همانجا)

تا گفته اند که استناد بیش از حد فداشیا به تاکتیکهای لنین در سالیان ۱۹۰۵-۱۹۰۷ (بر مقاله کار ۱۲۲) تقریباً کپیهای از نظرات لنین در این دوران است) به خاطر آن است که رفقا شرایط ایران را

های مجاور آن و نیز کلیه کشورها در مقیاس جهانی (و همچنین بر روی تجربه جنبشهای انقلابی استوار باشد) (۹)

از اینروست که لنین همواره میگوید: "برای انقلاب کافیه نیست که توده ها نخواهند که "بالا نیایند" بر آنان حکومت کنند، بلکه همچنین لازمست که بالا نیایند نیز نتوانند بشیوه سابق به حکومت خود ادامه دهند" (۱۰) چرا که تناسب و آرایش کلیه نیروهای طبقاتی و نه فقط روحیه انقلابی توده ها را در نظر دارد.

و چنین است که لنین متذکر میشود که اگر توازن نیروهای طبقاتی برابر نباشد، اگر تاسمی توده ها یا طبقه حمایت مستقیم و یا بیطرفی مثبت را اتخاذ نکرده باشند کشتن پیشاهنگ به نبرد قطعی و تعیین کننده نه تنها سفاکت صرف بلکه چنانست خواهد بود و گوشزد میکند که "با پیشاهنگ تنها نمیتوان پیروز شد". سپس در جای دیگر میگوید: وظیفه اساسی تاکتیکهای پیرو لتری مارکس در انقلابی دقیق با تمام اصول جهان نیستی - ما تریالیست - دیالکتیکی او توضیح داده شده، فقط در نظر گرفتن عینی مجموعه مناسبات بین مطلق همه طبقات در یک جامعه معین و در نتیجه در نظر گرفتن مرحله عینی و تکاملی که آن جامعه بدان رسیده است و مناسبات بین آن جامعه و جوامع دیگر میتواند منبانی برای تاکتیکهای یک طبقه پیشرفته خدمت گرفته شود" (۱۱). در این رابطه رفیق استالین نیز میگوید تاکتیک "در هر لحظه موجود و وضع نیروها را هم در درون پروتکتاریا و متحدانش... و هم در اردوگاه دشمن در نظر گرفته و طبق روابط متقابل نیروهای در نبرد، طبق اشکال مبارزه (جنبش) طبق سرعت جنبش طبق صحنه بیکار در هر لحظه موجود... تعیین میگردد" (۱۲) و در انطباق با ۱۰۰۰ وضع طبقات تغییر نسبت نیروهای متخاصم، خلعت قدرت دولتی و بالاخره مطابق با مناسبات بین المللی تغییر می پذیرند" (۱۳). و در جای دیگر نیز این اصل را بعنوان یکی دیگر از اصول تاکتیک لنینسم نام برده و میگوید "یک سیاست صحیح، بهیچ وجه ناگزیر و بدون قصور به پیروزی مستقیم علیه دشمن منجر نمیشود، بعبارت دیگر غلبه مستقیم و فوری

موقعیتهای اجتماعی ناگزیر اشکال قبلا ناشناخته و نوینی از مبارزه بوجود خواهد آمد. در این رابطه مارکسیسم در واقع از عمل توده ها می آموزد و فرسنگها از این آدعا بدور است که بخواند اشکال مبارزه ای را که "علمای" خانه نشین در مغز خود پروراندند، به توده ها تحمیل کند" (۶) در واقع باید عمل مستقیم و تجربیات شخصی توده ها را منبانی اتخاذ تاکتیک ها یمان قرار دهیم (۷)

رفیق استالین نیز این اصل را بعنوان "یکی از اصول تاکتیک لنینسم" نام برده میگوید: "این اصل تاکتیک به مسئله تغییر شعارها، نظم و ترتیب و شیوه تغییر شعارها مربوط میشود، این اصل چگونگی تبدیل شعار حزب به شعار توده ها، چگونگی و طریق ارتقاء توده ها به سطح مواضع انقلابی حزب، به نحوی که آنان خود از طریق تجربه سیاسی خودشان بدرستی شعارهای حزب پی ببرند مربوط است... تحقق این امر مشروط به تجربه سیاسی خود توده ها است" (۸)

این اصل اساسی ناظر بر سطح عینی مبارزات طبقاتی است کمونیستهای باید سطح تکامل واقعی مبارزه توده ها را تحلیل کرده و بکوشند تا این مبارزات را سازماندهی نموده و ارتقاء دهند. هر تاکتیک که ناظر بر سطح مبارزات توده ها نباشد، محکوم به شکست است.

۳- مارکسیسم، تاکتیک را بر اساس تناسب قوا اتخاذ میکند!

مارکسیسم معتقد است که در اتخاذ تاکتیکها همواره باید تناسب قوای طبقاتی را در هر لحظه معین در نظر داشت. بدون در نظر داشتن این امر پیروزی بردشمن که صدبار قویتر از ما است، امری ناممکن است چرا که با پیشاهنگ تنها نمیتوان به پیروزی رسید، برای امر انقلاب لازمست نه تنها روحیات انقلابی توده ها در نظر گرفته شود، بلکه همچنین بایستی کلیه شرائط ابژکتیف، وضع نیروهای دشمن، تناسب درونی آنها، وضع نیروهای مردم، متزلزل و... در نظر گرفته شود و با احتساب مجموعه شرائط عینی، ذهنی، به اتخاذ تاکتیک مربوطه ما درت و رزید. در این رابطه است که لنین خود میگوید: "تاکتیک انقلابی را نمیتوان فقط بر روحیه انقلابی توده ها استوار ساخت تاکتیک باید بر پایه محاسبه هوشیارانه و قویا ابژکتیف کلیه نیروهای طبقاتی یک کشور (و کشور

(۶) - لنین - جنگ پارتیزانی
(۷) - لنین - سندیکا های طبقاتی
(۸) - استالین - درباره مسائل انقلاب چین

کنند، بدون آنکه به اوضاع مشخص جنبش در کشورهای مختلف و به تفادهای بهیما ربین فرمولها و جنبشهای انقلابی در کشورهای مختلف توجه نمایند" (۵)

آنچه که مورد نظر مارکسیسم است اینست که در اتخاذ تاکتیک مباحثات شرایط مشخص جامعه را مورد نظر داشت و هر تاکتیک که اوضاع تاریخی و ویژگیهای اجتماعی - اقتصادی - سیاسی موجود را بدرستی تشخیص ندهد، قادر نیست در پیشرفت مبارزه طبقاتی موثر باشد. مارکسیسم راهنمای عمل ما است. می بایست مارکسیسم را بطرز خلایق در شرائط مشخص جامعه بپایه کرد و از یکا ربردن فرمولهای آماده و بیروح جدا اجتناب کرد.

۴- مارکسیسم تاکتیک را بر اساس سطح مبارزه توده ها اتخاذ میکند!

دومین مبنا و اصل پایه های اتخاذ تاکتیک مارکسیستی آنست که هرگز تاکتیک از و رای مبارزات عینی و خود بخودی توده ها "کشف" نگردیده و به آنها تحمیل نمیگردد، تاکتیک مارکسیستی وظیفه ای جز سازماندهی، هدایت و آگاه نمودن و ارتقاء همان مبارزات خود بخودی توده ها که در راستای تحقق استراتژی انقلاب جریان دارد، نمی شناسد. در این رابطه لنین میگوید: "برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سر - لوحه اشکال مبارزه قرار گیرند؟ اولاً تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم در اینست که مارکسیسم هیچگاه جنبش را بیک شکل مشخص مبارزه محدود نمیکند. مارکسیسم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است، نه بدین معنی که آنها را "کشف" میکند، بلکه تنها اشکال مبارزه طبقاتی انقلابی را که در حین حرکت جنبش بطور خود بخودی بوجود آمده اند، بصورت عام جمع بندی میکند، آنها را متشکل می سازد و به آنها آگاهی میدهد. مارکسیسم تمام فرمولهای انتزاعی و نسخه های مکتبی را قاطعانه رد میکند و خواهان توجه کامل به واقعیات مبارزات توده است مبارزاتی که همگام با رشد جنبش و رشد آگاهی توده ها و تشدید بحرانهای اقتصادی - سیاسی شیوه های جدید و گوناگون دفاع و حمله را بدنبال می آورد. از اینرو مارکسیسم هیچگاه شکلی از اشکال مبارزه را برای همیشه رد نمیکند و مارکسیسم بهیچ وجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که در یک لحظه معین ممکن بوده و بیکار برده میشود، محدود نمیکند، بلکه معتقد است که در صورت تغییر

(۵) - استالین - درباره انقلاب چین

(۹) - لنین - بیماری کودکی "چپروی"....
(۱۰) - لنین - درباره تاکتیکها
(۱۱) - لنین: مارکس - انگلس - مارکسیسم، به نقل از کار ۱۲۲
(۱۲) - استالین - درباره استراتژی و تاکتیک
(۱۳) - استالین - استراتژی و تاکتیک کمونیستهای روس

این هفته: بیش از ۲۸۰ کمونیست و انقلابی بدست رژیم چلاند تیرباران شدند!

اشرف دهقانی ۲ نفر
جناح چپ ۱ نفر
پیکار: سید محمد آرنگ ۶۰/۷/۱۲ قم
یوسف نظری ۶۰/۷/۱۴ بندرعباس

کاروان سرخ مدها شهید کمونیست و انقلابی ناقوس مرگ رژیم را مینوازد.
شهادت کمونیست و انقلابی که از تاریخ یکشنبه ۱۲ مهر تا یکشنبه ۱۹ مهر بدست دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی اعدام و یا دزدگیری بشهادت رسیده اند:
مجاهدین ۲۷۴ نفر
جریکهای اقلیت ۵ نفر
کوله ۱ نفر

تفتیش بدنی دانش آموزان نشانه وحشت رژیم از آگاهی توده ها است!

رژیم ضد خلقی که حتی اعدام و دستگیری و اخراج دانش آموزان کمونیست و انقلابی مدارس نیز نتوانسته ضعیف و زبونیش را در سرکوب انقلاب پنهان نماید، حمله های جدیدی را برای جلوگیری از آگاهی دانش آموزان ابداع کرده است. رژیم با استفاده از عوامل و عناصر مرتجع انجمن اسلامی دست به تفتیش بدنی دانش آموزان زد، و این کار حتی شامل حال برخی از دانش آموزان دبستانی نیز گردیده است. ارتجاع میکوشد تا بدین وسیله مانع رسیدن وسیع اوراق و نشریات انقلابی به دانش آموزان گردد. دانش آموزان انقلابی با مبارزه متحد و یکپارچه خود این توطئه کثیف ارتجاع را خنثی کرده و وحدت و همبستگی خود را به رژیم ضد خلقی نشان دهید.

تفتیش بدنی موقوف با بدگردد!
مزدور ارتجاعی افشا با بدگردد!
"ما زمان دانشجویان و دانش آموزان پیکار"

کشفیات قرون وسطایی طبعا از این فرهنگ استفاده نخواهند کرد. ما در شمار بعدد و سیاست متفاوت بورژوازی را پس از دوران اولیه مبارزه قاطع با فئودالیسم در قبال مذهب نشان خواهیم داد و خواهیم گفت آشکار شدن طلبه سوسیالیسم با پیدایش طبقه کارگر چه تأثیری در مبارزه بورژوازی با بقایای فئودالیسم و بخصوص مذهب گذاشت و سیاست طبقه کارگر نسبت به مذهب دنیوی آن را افشا کرد. این مبارزات که از سوی نمایندگانش بورژوازی را دیکتاتور آلمان انجام میگرفت، واکنش سخت دولت پروس را به همراه داشت و در ۱۸۴۲ هرگونه انتقاد به مسیحیت شدیداً ممنوع گردید.

اما بهر حال این مبارزات در نا بودی فئودالیسم، جدا کردن دین از سیاست و تضعیف مذهب در سراسر اروپا نقش باری ایفا کردند. این مبارزات مترقی و انقلابی بود و طبقه کارگر نیز در مبارزه اش علیه بورژوازی و همه وضعیت مذهب را در دوران سوسیالیسم باز خواهد گرفت. اما مدارد

بقیه از صفحه ۱۱ مذهب
ما تریالیست قرن هجده فرانسه برای مبارزه با مذهب اشاره میکرد و حتی مطالبه آثار فیلسوفان انقلابی بورژوازی را به طبقه کارگر روسیه برای زدودن افکار قرون وسطایی سفارش میکرد. ما تریالیستهای آلمان نیز در این میان نقش ویژه ای ایفا کردند. آنها در زمانی که انتقاد از مسیحیت، راه عمده ابراز نظرات سیاسی بود و زیر پر آن، ضربه ای بر استبداد مطلقه فئودالی دولت پروس دستاوردهای گرانبهای در مبارزه با مذهب داشته و از این راه مبارزه را به عرصه سیاست و ایدئولوژی ارتجاعی دولت پروس کشاندند. داوود اشتراوس هگلی جوان، انجیل را افسانه خواند و پروتستانتیسم را شرعیه تنها منشأ الهی را منکر شد، بلکه وجود مسیح را نیز دروغ خواند. در مذهب بدین صورت قاطع، شالوده حکومت فئودالی را متزلزل میآخت. در این میان فلسفه فوئرباخ بسیار با ارزش تر بود. او گرچه مذهب را ما تریالیسم تاریخی نبود و نتوانست تضادهای طبقاتی را بمسوا نالوده دین بشناسد اما او کاملاً دین را از آسمان به زمین کشتارند و شالوده

دشمن، تنها با اتخاذ مشی صحیح تعیین نمیشود، بلکه قبل و بیش از هر چیز با ارتباط و تقابل نیروهای طبقاتی جامعه، با برتری مشخصی جبهه انقلاب، با تجزیه و پراکندگی در اردوگاه ضد انقلاب و با اوضاع بین المللی تعیین میگردد. فقط با در نظر گرفتن این مجموعه شرایط مشی صحیح پرولتاریا میتواند به پیروزی مستقیم منجر شود" (۱۴)
در حقیقت اگر ما رکسیستها نتواند تنها سب قوای طبقاتی را بدرستی تشخیص دهند و آنرا پیش قوا چه در جبهه انقلاب و چه در جبهه ضد انقلاب را مورد تحلیل علمی خود قرار دهند، آنگاه در اتحادات کتیکهای پرولتاریا کاملاً ناتوان خواهند بود. تکتیک می با بست نه بر پایه مناسباتی که ما میخواهیم بلکه بر اساس مناسبات طبقاتی عینی موجود در جامعه باشد. این تکتیک می با بست در جبهه انقلاب و وضعیت نیروهای آگاه و توده های آگاه و متشکل، وضعیت توده های میلیونی که از رژیم طبقاتی کهنه شده و در جبهه انقلاب ایستاده اند و وضعیت توده های متزلزل را ارزیابی کرده و در عین حال نسبت به قوای دشمن و ویژگیهای آن توجه خاص نماید.

بدین ترتیب اصول سه گانه فوق که آنرا بصورت مختصر با استناد به کلاسیکهای مارکسیستی تشریح نمودیم، می با بست سرلوحه هرگونه اتخاذ تکتیک پرولتاری قرار گیرند. بدون تحلیل مشخصی از شرایط مشخص در هر مرحله از سیر عینی جنبش، بدون توجه به تجربه توده ها و مبنای قرار دادن عمل مستقیم آنها بعنوان پایه اتخاذ تکتیک و بدون توجه به توازن قوای طبقاتی، بیم آن میرود که ما در اتخاذ تکتیکهایمان در "هوا سقف زده" و لفاظی های توخالی و عملیات ما جراجویانه را جایگزین جریان زنده مبارزه طبقاتی نماییم. اکنون با توجه به مبنای فوق که آنرا ذکر کردیم، به بررسی شرایط روسیه در سالین ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ می پردازیم، تا آن شرایط و مرحله ای از رشد جنبش که مجموعاً باعث درپیش گرفتن تکتیکهای عملیات رزمی از سوی بلشویکها گردید را دریا بیم و بینیم که چگونه همه اصل فوق در اتخاذ تکتیکها رعایت گشته است و سپس به بررسی شرایط خود می پردازیم تا ببینیم آیا همانند شرایط روسیه ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ است و آیا میتوان بصورت مکانیکی تکتیکهای بلشویکها در آن دوران را در شرایط و مرحله کنونی رشد جنبش پیاده نمود. اما مدارد

(۱۴) - استالین - درباره مسائل انقلاب چین

نمایشهای مذبوحانه تلویزیونی ادامه دارد

سرنوشت مبارزانی که

ضعف نشان داده و یا سقوط نموده و به خیانت کشیده میشوند

انقلابی و ضد امپریالیست خطاب نموده که هم اکنون دستش به خنوع هزاران تن از کمونیستها و انقلابیون و توده های آگاه میهن ما آلوده است. اینک و در خیانتش فراتر از این رفته باشد، ما هنوز اطلاع دقیقی نداریم. آنچه تاکنون مسلم شده است اینست که دشمن توانسته است با عتبارضعفها و انحرفات وی اورا شکسته و به خیانت بکشد.

و اما اینگونه نمایشات و چنین پدیده هایی چه آموزش ها و مسائلی را در مقابل نیروهای کمونیست قرار میدهد؟ اولاً درک این مطلب که اینگونه مسائل در مسیر حرکت انقلاب، امری غیر مترقبه و غیر طبیعی نیست. در میان مدها و هزاران کمونیست و انقلابی، بخصوص در میان روشنفکران، معدود افرادی نیز یافت میشوند که در زیر فشار دشمن برای حفظ خویش، با عتبارضعفها و انحرفات ایدئولوژیک - طبقاتی - شان به ضعف و خیانت افتاده و به انقلاب پشت میکنند. این امر در اساس خود به منافع، گرایشات و خصایص طبقات غیر پرولتری برمیگردد که روشنفکران عموماً از میان آنها برخاسته اند. از میان روشنفکران وسیعی که به مقوف پرولتاریا می پیوندند و منافع و زندگی خویش را با منافع طبقه کارگر

پیوند میزنند، طبیعتاً معدود افرادی نیز که دارای گرایش نیرومند به سوی بورژوازی هستند، به این صفوف وارد میشوند. این دسته از افراد علیرغم تمايلات ضعیفی که آنها را به هواداری طبقه کارگر و زحمتکشان میکشاند، از آنجا که نتوانسته اند منافع خویش را با منافع و برآیند زحمتکشان پیوند زده و برآن منطبق نمایند، از آنجا که نتوانسته اند عمیقاً با زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان درآمیخته و در مبارزه برای آزادی آنها حل شوند و بالاخره از آنجا که با شکل مختلف و انگیزه ها و منافع بورژوازیستی آلوده هستند، به چنین سرنوشتی دچار میشوند. برخی از آنها بشدت ضعف نشان داده و در مسیر مبارزه با انفعال کشیده شده و صحنه مبارزه را

نشان داده و چاب سا زمان را تکامل دهد. به همین اعتبار و در رابطه با مجموعه توانا نشیهای، بعداً به عنوان یکی از اعضا کمیته چاپ و تدارکات سا زمان قرار گرفت. در سال ۵۹ در جریان مبارزه ایدئولوژیک موجود در شاخه مربوطه از مسئولیت فوق تصفیه شده و به سطح یک عضو ساده تنزل پیدا نمود. بعداً از فروردین سال اخیر، با زهم تحت برخورد انتقادی قرار گرفته و به عنوان یک عضو مشروط تلقی شد. اگر توانست در یک مهلت چهار ماهه با انتقادات خویش برخورد نموده و چشم اندازی برای اصلاح خود بدست دهد، عضویتش تثبیت شده و در غیر این صورت از عضویت سا زمان تصفیه گردد. ضعفها و انحرفات او، به صورت مشخص، داشتن انگیزه های فردی در مبارزه و اندیویدالیسم شدید بود که بدلیل دنباله روی، تربیت نازل سیاسی و برخاسته غمیصه های لمینی، این انحرفات به صورت مشخص در نظرات سیاسی و ایدئولوژیک او بروز محسوس می نمود. او وظایف اختلاقی با خط مشی و مواضع سا زمان نداشت و نظرات سیاسی اش ظاهراً منطبق بر همان انحرفات اصلی سا زمان - انحرف بر است - بود. اما انحرفات ایدئولوژیک او که فراتر از این بود در عملکردهای تشکیلاتی او، تبارز مشخص داشت. همین انحرفات سرانجام منشا وابستگی سقوطی شد که نتیجه اش تن دادن به مصالحه با رژیم و پشت تر کردن به انقلاب و خیانت به طبقه کارگر شد. او تلاش نمود که به خیانت خویش شکست "پرومند" و سیاسی بدهد. این پوش فقط میتواند فریبندگی بیشتری به حرکت او بدهد. او به مواضع انقلابی سا زمان و به جنبش کمونیستی ایران پشت نمود و با تائید رژیم و همکاری با او در برپایی معاحبه، به جنبش کمونیستی و به کارگران و زحمتکشان ایران خیانت نموده و به سقوط کشیده شد. او ظاهراً علیه حزب توده و اکثریت موضع گرفت ولی عملاً و دقیقاً بر همان مواضع رویزیونیستی و خائنه حزب توده و اکثریت صحه گذاشت. او رژیم را مورد تائید قرار داد و آنرا

اخیراً رژیم جمهوری اسلامی تلاش تبلیغاتی فراوانی در ایجاد با ملاح تزلزل در مقوف انقلابیون و کمونیستها بخرج میدهد. یکی از اشکال این تبلیغات، استفاده از کسانی است که در زیر شکنجه و با خاطر حفظ جان خویش، تن به ضعف و با خیانت میدهند. تا آنجا که به رژیم مربوط میشود، همانطور که قبلاً نیز اشاره نمودیم، این سیاستی است که رژیم جمهوری اسلامی و سلف خویش، رژیم شاه آموخته و هم اکنون آنرا با تمامی آن کودنی و خصیصه های قرون وسطائی و عقب مانده خویش توار نموده است. رژیم جمهوری اسلامی نشان داده است که برای کسانی که دچار ضعف شده و حتی به خیانت کشیده شده و به بدترین موضع گیری خصمانه علیه سا زمان خویش و کل جنبش دست یازیده اند (نمونه نمایش تلویزیونی جانفشانی وظیفه) کوچکترین رحمی ننموده و ضمن اینک در راه مقاد خویش آنها را به زبونی، ذلت و رسوائی میکشاند. "حق" آنها را نیز ادا ننموده و آخر الامر آنها را به جوخه اعدام میسپارد و لابد درقبال این همکاری و خیانت نیز ا لطف آن دنیا بی را شامل حال آنها کرده و آنرا "عذاب" و "عذاب" طلب مغفرت کرده و آموزش الهی را بدانات و وعده میدهد.

این دیگر چیز نیست که فقط از عهده رژیم جمهوری اسلامی میتواند برآید و حتماً که مهرا و را بر پیشانی دارد.

یکی از این نمایشات تلویزیونی نمایشی بود که چندی پیش در تلویزیون یکمک یکی از اعضا و ادا ده سا زمان برگزار شد. از آنجا که این نمایش توسط یکی از اعضا قدیمی سا زمان ما انجام گرفته است، لازم دیدیم ضمن توضیح حول این قضیه، موضع سا زمان را در برابر این مسئله و بطور کلی بدیده هایی از این قبیل، بدلیل اهمیت مسئله در جنبش کمونیستی و انقلابی، روشن نمائیم. احمدرادش یکی از متخمصین چاپ سا زمان بود که در دوره های گذشته، به اعتبار توانائی هایش، در مسئولیت چاپ سا زمان قرار گرفته و توانسته بود در این زمینه صلاحیت بالائی از خود

نگ و نفرت بر رژیم جمهوری اسلامی، عامل کشتار صدها کمونیست و انقلابی!

ترک میگویند و برخی دیگر که در برخورد با خدا انقلاب به دورا هسی تمهین سرنوشت رسیده و نمیتوانند جز با خیا ننت به زندگی حقیر خویش بازگردند، به ورطه خیا ننت در غلطیده و به انقلاب پشت میکنند. البته آنها تلاش میکنند خیا ننت خویش را به انقلاب، با توجیهاتی از قبیل "بی خبری از مآ هیت مترقی و انقلابی حکومت"، انحراف راسترازی و تاکتیک جنبش و یا ابهام تراشی نسبت به آن، توجیه نمایند. جالب است که اکثریت قریب به اتفاق این برگشتها و دگرگونیهای سیاسی از نظر خودشان در همان مدت کوتاه با زجوشی و در زیر شکنجه صورت میگیرد و شکنجه و اعدام چشم آسان را به تحلیلهای جدیدی باز میگذارد. بهر حال این پدیده ایست که مادر تاریخ تمام جنبشهای انقلابی و کمونیستی خلقهای جهان و به صورت مشخص در تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی خودمان شاهد بوده و هستیم و چنانکه گفتیم با توجه به گرایش مکنون طبقاتی چنین عناصری که واقعیت وجودی خویش را در چنین تندبیچهای حاس به بهترین شکل آشکار میسازد، امر غیر مترقبه و غیر طبیعی نبوده و نیست.

ثانیا درک این مطلب که طبیعی بودن و اجتناب ناپذیر بودن نسبی این پدیده در مسیر حرکت انقلاب و ریزشهای انقلابی بهیچوجه بمعنای زعمیت و مشروعیت بخشیدن به این پدیده و بهیچوجه بروز آن در یک سازمان کمونیستی نیست. هر اندازه اصول و موازین تشکیلاتی یک سازمان کمونیستی مستحکم باشد، هر اندازه مبارزه ایدئولوژیک با گرایشات خصم نشی غیر پرولتاری، بصورت زنده و شاداب جریان داشته باشد، هر اندازه روابط ارتقا و تصفیه مبتنی بر معیارهای ایدئولوژیک، سلامت ایدئولوژیک و نزدیکی افراد به منافع پرولتاریا و زحمتکشان، استوار باشد، هر اندازه یک سازمان کمونیستی با توده ها در آمیخته و بر مبنای یک استراتژی و تاکتیک صحیح، استوار و روز منده و هدفمند حرکت نماید... مسلما بی چون و چرا خواهد توانست از بروز این چنین عوارض و پدیده های تشکیلاتی جلوگیری نموده و آنرا به حداقل ممکن کاهش دهد. رزمندگی پرولتاری یک تشکیلات کمونیستی که یک جلوه برجسته و بارز آن باید در استحکام تشکیلاتی و مبارزه ایدئولوژیک درونی آن تبلور یابد، ضامن جلوگیری از بروز چنین عوارض و انحرافات و تصفیه ملین آن از تشکیلات میباشد. در غیر این صورت و مسلما ما شاهد بروز چنین پدیده های در سازمانهای کمونیستی خواهیم بود که از یکطرف بیان مآ هیت طبقاتی این افراد و از طرف دیگر

بیان انحرافات مشخص در زمینه های فوق الذکر در این سازمانها خواهد بود.

در مورد احمد را دمش نیز علیرغم اینکه تا اندازه ای مبارزه علیه انحرافات و در سازمان صورت گرفته بود اما اینکه و توانسته بود در مدت نسبتا زیادی در مواضعش باقی بماند، انحرافاتش در حدی که بعدا خود را نشان داده، شناخته و برخورد نشود و یا در همان حدی که شناخته شده بود، با او معاشات شده بود، طبعاً نشانه ایست که در عرصه های فوق الذکر ضعفها و انحرافات مشخصی وجود داشته که در اینجا این چنین بروز نموده است. در مورد فرد مزبور بطور مشخص میتوان گفت که توجه به تخصص و توانائی و کم توجهی به معیار سلامت ایدئولوژیک مسئله ای بود که باعث شد انحرافات این فرد به میزان زیادی مورد برخورد جدی قرار نگیرد و از این با بت انتقاد دهمی را متوجه سازمان مینماید. این مسئله به سهم خویش نشان داد که متاسفانه در سازمان هنوز معیارهای پرولتاری بطور کامل جا نیفتاده است. هنوز معیار بورژواشی تخصص در روابط تصفیه و ارتقا سازمان ما عمل نموده و به سازمان ضربه میزند، هنوز مبارزه ایدئولوژیک درونی، بهیچ وجه عرصه مبارزه طبقاتی جا نیگاه واقعی خویش را نیافته و به همین دلیل سازمان را در مقابل رخنه چنین انحرافات و چنین افرادی، ضربه پذیر نموده است و بالاخره این مسئله نشان داد که هنوز سازمان ما نتوانسته است خود را به آنچنان استحکام ایدئولوژیک برساند که در مقابل چنین پدیده های قبل از اینکه بتوانند بر سازمان ضربه بزنند، پیشگیری نموده و آنان را تصفیه نماید و یا به نوبه خویش کوشش نماید آنها را اصلاح نماید، اینها همه جلوه های سازش، معاشات و آشتی طلبی ای است که میبایست با مبارزه ایدئولوژیک بی امان با انحرافات اصلی سازمان - انحراف راست - از سازمان زدوده شوند. از نظر سیاسی در زمینه های "اشغال سفارت" و "جنگ"، برخلاف گفته های اوظا هرا اختلافی با سازمان پیدا نموده بود. نظرات او بر محور همان نظراتی بود که سازمان در مقابل مختلف اتخاذ مینمود. او در این زمینه به اعتبار همان انحرافات ایدئولوژیکش دنبالاه روی مینمود تصفیه او هم به برخلاف گفته های او بدلیل اختلاف نظریا سازمان در زمینه های فوق الذکر، که همانطور که گفتیم چنین اختلافی بروز پیدا نموده بود - بلکه در رابطه با همان اندیوید و آلیم قوی و جاه طلبیهای فردیش بود که بصورت مشخص در روابط تشکیلاتی وی بروز نموده بود. البته اینکه مواضع سیاسی اوظا هرا بر مواضع سازمان

خوانائی داشت و او از این مواضع دنبالاه روی مینمود، نه یک فضیلت بلکه بیان این امر بود که ما هیت واقعی انحرافات وی که سرانجام او را به انحطاط، ارتداد و خیا ننت کشانده، رونشده بود.

به این ترتیب تا آنجا که به انحرافات سازمان مربوط میشود، از یکطرف زمینه بروز و رشد چنین پدیده های را بوجود می آورد و امکان همزیستی به امید هدو از طرف دیگر امکان مخفی ماندن مآ هیت انحراف چنین عناصری و گرایش نیرومند بورژواشی آنها را بوجود می آورد.

بنابراین برای جلوگیری از بروز چنین مواردی در سازمان درجه اول باید با پدیده انحرافات خود سازمان مبارزه نمود. سرخ را باید از همینجا گرفت و مبارزه را هم باید از همینجا شد داد. کمونیستها از اینکه انحرافات و نقایص خویش را برملا و افشا کنند هیچ چیز چنین انحرافات را از دست نخواهند داد. بدون افشا بیرحمانه این انحرافات و نقایص و کوشش مداقانه و کمونیستی در جهت طرد آن، ما نخواهیم توانست در نبرد سرنوشت با بورژوازی، رسالت خویش را نسبت به طبقه کارگر و زحمتکشان در اینجا دیگر با سازمان مستحکم پرولتاری در رابطه با طبقه کارگر به انجام برسانیم.

ثالثا ضرورت هوشیاری نسبت به دامی است که دشمن با توجه به نقاط ضعف افراد، میگزیراند. دشمن تلاش میکند زندانی اسیر را به تزلزل کشانده و او را در قبال نجاتش از مرگ، به توبه و پس به همکاری و خیا ننت بکشانند. به خصوص رژیم جمهوری اسلامی که در قصابی و خیا ننت، روی بسیاری از جنايتکاران تاریخ را سفید نموده است، برای این امر تا کید زیادی دارد. طبیعتا غیر از وادادگان و کسانیکه عمیقا دچار تزلزل و انحراف هستند، کسی به چنین خیا ننتی تن نمیدهد، اما از آنجا که فشار دشمن و تلاش او برای دام گستری میتواند اعتبار ربحتهای ضعیف و تزلزلات افراد انقلابی، آنان را بدا مبیندازد، توجه به این نکته از لحاظ تاکتیک برخورد با دشمن اهمیت دارد. باید توجه نمود که هر گونه مدارا و نرمش تحت هر بهانه و پوششی فقط بمعنای ناسود و اولین سنگرمقاومت بدست خود است و اردشدن در مناسباتی که فرما کسی بخواد با دادن اطلاعاتی و لو جانسی، خود را از مرگ نجات بدهد و به این وسیله با دشمن معامله نماید، به معنای افتادن در ورطه ایست که سرانجامش به خیا ننت خواهد رسید. یک کمونیست برای نجات جان طبیعتا بخاطر شرکت در مبارزه نیز به مخفی کاری و اتخاذ تاکتیک مقتضی نیرزدست خواهد زد (به اشکال مختلف اعم از فرا روبا قریب دشمن) بقیه در صفحه ۱۴

چرا و در چه دوره‌های تاریخی میبایست دین از سیاست جدا گردد؟

مذهب و سیاست (۳)

پیش از این گفتیم (۱) که اعتقاد به خدا یا ن، شیاطین، معجزات و غیره مولود عجز انسان ابتدائی در پیکارش با طبیعت و ناتوانی وی در تبیین جهان بود که به ناچار وی را به یاری خواستن از دین و مناسک مذهبی و امیدداشت و نیز گفتیم به پای نهادن انسان اولیه به جا معصه طبقاتی و تکامل از نظام اشتراکی اولیه به برده داری، دین بعنوان نهادهای ارتجاعی قوام گرفت تا باور دولت طبقاتی ستمگر بر علیه استشار شوندگان باشد. ما گفتیم که طبقات ارتجاعی برده داری و فئودال با دوشمشیر دولت و مذهب که هر یک را به گونه‌ای خاص و توسط نهادهای متفاوت بر سر خلق فرودمی آوردند، تنظیم استعماری خویش را نگه میداشتند و این دوشمشیر از همان آغاز به یکدیگر درآمیخته بود، بنسبک میخواستیم بگوئیم که اگر تلفیق دین و سیاست ضرورت تاریخی نظامهای ما قبل سرمایه داری بود، به پیدایش سرمایه داری، الزام میبایستی سرمایه داری با مذهب بعنوان یک پیش شرط مهم برای استقرار نظام تولیدی سرمایه داری پیش برده شده و جدائی دین از سیاست به عنوان یک خواست دمکراتیک مطرح گردد و اساسا در سرمایه داری و نیز سوسیالیسم دین به امری خصوصی بدل گردد.

اما پیش از آنکه به وضعیت مذهب در سرمایه داری و سوسیالیسم بپردازیم بپردازیم به بررسی پیش از سرمایه داری نیز تفکرات الهادی و مذهب و وجود داشته است. اما تفاوت اساسی این تفکرات الهادی، قبل و بعد از شکل گیری سرمایه داری در این است که تفکرات الهادی و با حداقل نظرات مبتنی بر جدائی دین از سیاست بعد از پیدایش سرمایه داری به صورت خواستهای دمکراتیک در میارزه طبقاتی بر علیه طبقات ارتجاعی متبلور میشود. درحالیکه پیش از

این بدلائل تاریخی، این تفکرات علیرغم پیشرو بودنش، نمی توانسته است چنین نقشی در مبارزات طبقات انقلابی داشته باشد. ولی بهر حال این تفکرات بر روی جنبش های انقلابی دهقانان و بردگان تاثیر میگذرانده و نیز این تفکرات نقش ثابت و مهمی در تکامل فلسفه، علوم، اخلاق و زیبایی شناسی ایفا کرده اند. جنبش طبقاتی استشار شده و ستم دیده در این دوره های تاریخی چنانکه بعدا خواهیم گفت، علیرغم تاثیراتی که در برخی مواقع از پیشش های الحادیه پذیرفته اند، اما عموما در پوشش مذهبی بوده و گرچه با مذهب رسمی و نهادهای روحانیت این مذاهب درستیز بوده اند، اما نتوانسته اند از زیر بار تفکرات مذهبی برهند. درواقع از آنجا که این طبقات ستم دیده نمیتوانسته اند، شیوه تولیدی خاصی را پایه ریزی کنند، نمیتوانسته اند یک ایدئولوژی منسجم طبقاتی را به صورت پرچم مبارزه طبقاتی خود درآورد و به ناچار از همان قالبهای ایدئولوژیک موجود برای بیان منافع طبقاتی خود استفاده میکرده اند و اگرچه قالب نیز اساسا با چیزی جز مذهب نبوده است. اما این مسئله موجب آن نمیکردید تا دموکریتهای هراکلیست، اپیکورها، دهریون و... فلسفه مترقی ما تریالیسم و نفی خدا را در همان دورانها در جامعه و گسترش نبخشند و توده ها نیز در برخی مقاطع تاریخی، البته بی آنکه به درک علمی از قانونمندیهایی جامعه و طبیعت برسند، نفرت خویش را از خدایان آسمانی و زمینیی بخاطر رنجی که متحمل میشدند، بیان نداشتند. اسطوره عظیم و با شکوه "پرومته" (که با دغا روجوشیده ازدل توده های ستم دیده یونان باستان است) در اینجا مثال بسیار مناسبی است. پرومته در زمانی که خدایان، آتش را از توده ها دریغ داشته اند و در زمانی که بخاطر این ستم خدایان انسانها را زگرما و روشنائی آتش بی بهره بوده، در رنجی جا نگاه بر میبایسته اند، با دلاوری مخفیانه به جا بگاه خدایان راه یافته، آتش را بر بوده و به انسانها می سپارد. خدایان آسمانی که همچون خدایان زمین، سفاک و بی رحمت، پرومته قهرمان را بخاطر این خدمت بزرگ

اوبه توده ها کیفری سخت میدهند و را با زنجیر به صخره ای بزرگ میبندند و سینه ستر بر پرمته پای در زنجیر گرسنه و تشنه و سرما و گرما زده را، هر روز غروب عقابی که از سوی خدایان می آید، میدرد و جگر او را میخورد و بی پرومته (که همچون انسانهای در عذاب جهنم تشریح شده از سوی اسلام، مسیحیت، یهود و...) با اینهمه شکنجه نمیمیرد. با زما حب جگری دیگر میشود که آنهم با زدر غروب هر روز خورده میشود. آنگاه پرومته این سمبل بزرگ شجاعت و مبارزه علیه ستم که از ما ن میلیونها انسان ستمکش را بیان میکند، توگوشی از جانب این میلیونها برده و انسان ستم دیده فریاد بر می آورد: "مین از کلیه خدایان نفرت دارم". درواقع علیرغم عدم تولد آن طبقاتی که با بستی علیه تلفیق مذهب و سیاست برز مندویا موهوم بودن خدا و خرافاتی بودن دین را تبلیغ کنند و ما تریالیسم مکانیکی اندیشمندان را در راه المعارف فرانسه و ما تریالیسم حسی و ماده گرانه هگلی های جوان (این نمایندگان مترقی بورژوازی) و با لاکسره ما تریالیسم دیالکتیک (این جهان بینی دوران ساطیکه کارگر) را از سوی نمایندگان طبقاتیشان به رسمه دانش بشری بگشایند و خیا میباشیافت میشدند که جهنم و بهشت را بزیروا سوال ببرند و پیامبران و داعیان دین را که در جمع کمال شمع اصحاب شده "بودند و گمانی بدانند که" رهزین شب تاریک نبودند و بروز، گفتند و فاشای و در خواب شدند "با حافظان رند و زیرکی پدید می آمدند که تزویر و زیرکی روحانیت را افشا میکردند و در زیر عمامه اما مان شریعت، فردی پر از نیرنگ و فریب را به توده ها نشان میدادند، و با لاف اندیشمندی نیز یافت میشدند که فریب داری بر می آوردند: "آنکسی که دین دارد عقل ندارد و آنکسی که عقل دارد دین ندارد". اما بینش های انتقادی و آغشته به الحاد در این دورانها، نه در آسیا و نه در اروپا، هرگز نمیتوانسته است پای بگیرد و منجم شود. اینها آفتاب کم رنگی بود که در یک لحظه در زمستان سرد و قرون وسطی، گرمی میبخشید و چون زمستان فصل آفتاب نبود، بزودی پنهان میگردد. هنوز و بود که علم طبیعت و جامعه پرده از روی اوها م و خرافات بدرد. اما با پیدایش بورژوازی، شرایط تاریخی برای مبارزه علیه مذهب و کوشش برای جدائی دین از سیاست آغز شد. اما این تلاش، ریشه در کدام منافع تاریخی این طبقه داشت؟

جدائی دین از سیاست خواست دموکراتیک و انکار ناپذیر انقلاب دموکراتیک
ایرانست!

چرا بورژوازی خواهان جدائی دین از سیاست بود؟

در شماره پیش گفتیم که شیوه تولید فئودالی، لزوم یک سلسله مراتب هرمی شکل را که با پستی بیک سلطان، پادشاه، خلیفه، خاقان، تزار و... منتهی میشد، ایجاد میکرد. این شکل دولت، یگانه شکل متناوب با شیوه تولید فئودالی است. (حکومت چه به شکل ملوک - الطوائفی یا فئودالیسم غیر متمرکز و چه به شکل حکومت تمرکز یافته فئودالی الزاماً به یک امپریا پادشاه بزرگ یا کوچک منتهی میشد) این سلسله مراتب در "آلمان" نیز پیاده شده و خدا، اله و پروردگار بیگنا بر فراز سلسله مراتبی از فرشتگان، پیا میران و اما مان قرار میگرفت. وظیفه اساسی این خداوند دخالت تام در امور دنیوی بود تمام کارهای دنیا زیر نظر او انجام گرفته و "مشیت الهی" بر تمام امور "سماوات و الارض" حاکم بود. این مشیت الهی از یک سو وظیفه تبیین جهان را داشت و میبایست در جامعه‌ای که نیروهای مولد بسیار کم رشد یافته و علم و شناخت علمی طبیعت جا معه و تفکر پدید نیامده است، پاسخی برای علل بروز همه بدیده‌ها باشد و از سوی دیگر میبایست وضعیت موجود را که به سود طبقه استثمارگر بود، مشیت الهی دانسته، توده‌ها را به اطاعت وادارد. چنانچه آیه از قرآن میتوان بدخوبی نشان ده که چگونه موهومات و خرافات مذهبی در خدمت حفظ وضع موجود قرار میگرفت:

"والتقولن لشيء انى فاعل ذلك غذا الا ان يشاء الله" (هرگز مگوئید که خدا بخواد....). آیه دیگری میگوید:

"وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى" (هنگامیکه تیر می انداختی، تیر انداز تو نبود بلکه تیر انداز خدا بود). در آیه دیگری به وضوح میبینیم مشیت الهی بر تضاد طبقاتی قرار گرفته و قرآن مانعند همه کتب "آسمانی" از امتیازات و دفاع میکند:

"ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض" (امتیازی را که خدا به برخی از شما داده و به برخی دیگر نداده از نو نکند)

بدین ترتیب اگر حتی تیری را نیز که انسان می اندازد، اونیت که پرتاب کرده، بلکه خدا است و اگر انسان نمیتواند کاری را انجام دهد، مگر آنکه خدا بخواد و او گرایان

خواست و مشیت الهی است که بر هر چه انجام گرفته و میگیرد حاکم است. مشیت الهی است که رژیم طبقه فئودالی را برپا داشته است و طبق آیات الهی این خداوند است که به برخی امتیاز فئودال بودن عطا کرده و به برخی رعیت و دهقان بودن. این فضل الهی است که سلطان را سلطان کرده و برده را برده و شمشیر مومنان را هرگز نبایستی آن فضل و امتیازی را که خدا به دهقانان زحمتکش نداده و به فئودال مفتخوار غارتگر داده است، از خدا بستانان بخواهید. در غیر این صورت جهنم دردناک شما را شکنجه خواهد داد! برای جهان غیر منطقی فئودالی، منطقی جز "خدا" وجود ندارد. اوست که یکی را ثروتمند و دیگری را فقیر، یکی را امیر و دیگری را زحمتکش ستم دیده می آفریند و نظام استثمارگر فئودالی نیازمند این چنین بینشی است. بدون این بینش که وظیفه توجیه ستم و استثمار فئودالی و "هرم" حکومتی آنرا میدهد دارد، هرگز نمیتوان حاکمیت هیرارشی (سلسله مراتب) فئودالی را توضیح داد.

اما بورژوازی انقلابی نطفه بسته در نظام فئودالی، به این بینش "مشیت گرانه" احتیاجی ندارد. شعار این بورژوازی "لله پاه، لله فر" است (بگذار بگذرد، بگذار بشود) و نیازی به مشیت الهی ندارد چرا که می بیند هر کارخانه یا کارگاهی که بیشتر تولید کند، باز تولید متکا ملتری در اختیار بگیرد، کالا را فراوانتر و از انتر تولید کند، پولدارتر میشود و در جامعه رقابت آزاد میتوان وضعیت بهتری برای خود دست و پا کند. "مشیت الهی" بناچار برای دهقان که جزبای خود به طبیعت (بهاران و برف بموقع و....) نیز وابسته بود میتوانست "توضیحی" بظواهر منطقی باشد و برای سلطه ستگرانه فئودال، هیچ "توضیحی" جزمین مشیت الهی نمیتوانست توجیه گشود فئودالها و حاکمیت آنها بر جان و مال توده ها باشد، چرا که اولی الامر و سلطان و در واقع سلسله مراتب حکومتی فئودالی از سوی یزدان والله برگزیده میشد و این نظام برانه تنها با برگزیدگی از سوی خدا مشروعیت می یافت. اما کارگری که تنها با زوانش را خالص ارزش می یافت و سرمایه داری که ثروت - اندوزی را بر مبنای تولید و باز تولید هر چه گسترده تر در سرمایه رقابت آزاد میدید، دیگر اعتقادی به مشیت الهی نمی یافت. اما مشیت الهی تنها زمینه ای برای کاهش نقش خدا و مذهب بود و آنچه مبارزه بورژوازی را با تلقی منطقی دین و سیاست الزامی میکرد، در واقع تفاوت اساسی و مهم شیوه حکومتی بورژوازی و فئودالی بود.

شیوه تولید فئودالی که بر مبنای کار دهقانان بر روی زمین قرار داشت، سلسله مراتب حکومتی را پیش آورده بود، که یک سلطان صاحب همه زمینها بود و او این زمین را به چندتن از نزدیکانش می سپرد و آنها بنوبه خود این زمینها را در اختیار رتیلداران، اقطاعداران و بهرحال فئودالهای کوچک می سپردند و این قاعده باز هم تکرار میشد، تا اینکه به دهقانان زحمتکش ختم میگردد که دیگر تنها رعیت بودند و از دسترنج آنان این "هرم" مفتخوار را رنگر به زندگی انگلوار خود می پرداخت. این شیوه حکومتی، حکومت اولی الامر را پیش می آورد. حکومتی پادشاهی که شمشیر خود را از اله گرفته بود. اما بورژوازی مترقی خواهان چنین حکومتی نبود. او مدعی حکومت "مردم" بود. او میخواست "شمشیر" حکومت متعلق به "مردم" است و البته میدانیم که منظور او از "مردم"، تنها طبقه بورژوازی بود. این شیوه حکومتی در تفا دگامی با فعال مایشائی حکومت فئودالی قرار میگرفت و سلطنت مطلق فئودالی را نفی میکرد. اما این نفی نمیتوانست با نفی پشتیبان این سلطنت یعنی نقش مذهب در سیاست توأم نگردد. او خواهان پارلمان و اجرای انتخابات برای حکومت طبقه اش بود و در نتیجه آزادی فردی بورژوازی که موجب آزادی وی در گسترش مالکیت بورژوازی میگردد با حقوق فئودالی و در نتیجه با گفتارهای مذهب در مورد امتیازات میان انسانها و حقوق متفاوت مردم و اولی الامر یعنی اطاعت کشته و دستوردهنده در تفا دمی افتاد. تسلیم و رضای توده ها از سلطان با پستی درهم میریخت تا حکومت بورژوازی برقرار گردد و این خود در گرو آن بود که با تسلیم و رضای توده ها از خدا و مذهب این حامی سلطنت و سلسله مراتب فئودالی مقابل شود. طبقه بورژوازی برای در دست گرفتن حاکمیت می بایست شیوه حکومتی فئودالی را درهم بیزد و شیوه حکومتی خود را مستقر سازد. اما هنگامی که شیوه حکومتی فئودالی مذهب بود و بناچار با این همزاد دولت بایستی مقابل میشد، دولت و مذهب دردوران فئودالی آنچنان درهم تنیده شده بود که از پاره پاره کردن هر یک بدون مقابل با دیگری امکان پذیر نبود. مذهب همچون موهای سامون افسانه ای دین یهود، قدرت و توانائی دولت بود و دولت فئودالی بدون مذهب همچون سامون بدون موی سرنا - توان و شکست خورده میگشت. مذهب تئوریزه کننده این شکل حکومتی بود و حمله به هر یک، تنها جم به دیگری نیز تلقی میشد. فئودالیسم همچون ازدهای دوسر بود. یک سردولیت

و دیگری مذهب، بدین ترتیب هر تهرکده به هر یک از سرهای این اژدها پرتاب میشد، تمامی موجودات بدردمی آورد، انگلس درباره همین دوران قرون وسطی و خصوصیت مبارزه علیه فئودالیزم چنین نوشت:

کشیشان تربیون فکری را در انحصار خود نگذاشته و آموزش تا حدود بسیار زیاد دخیل مذهب و بخود گرفتند، سیاست و مصالح حقوقی به مانند دیگر علوم زیر دست کشیشان بصورت شاخه های مذهبی درآمدند که با آنان به همان نحو برخورد میشد که برای فقها اعتبار داشت، جزئیات کلیسا در آن واحد اصول سیاسی شمرده میشدند و آیات انجیل در هر دادگاهی قدرت قانونی داشت. حتی زمانیکه حقوقدانان بصورت دسته مشغی بوجود آمدند، هنوز مدت مدیدی مسائل حقوقی در قیومیت مذهب باقی ماند، این برتری شدید مذهب بر همه فعالیت های فکری، نتیجه لازم موفقیت کلیسا بعنوان تشکل عمومی و تحکیم تسلط موجود فئودالی بود. روشن است که همه حملات عمومی به فئودالیزم بصورت حملاتی به کلیسا و همه دگترین های سیاسی - اجتماعی و انقلابی به صورت الحاد مذهبی محسوب میشد. برای آنکه مناسبات موجود اجتماعی را بتوان تغییر داد می بایست هاله مقدس مذهبی را از آن جدا ساخت. مخالفان انقلابی فئودالیزم طی تمام قرون وسطی وجود داشتند این امر به مقتضای زمان به شکل عرفان، الحاد آشکار و قیام مسلحانه بروز میکرد. الحادشهرها - که در واقع الحاد رسمی قرون وسطی بشمار میرود، بیش از هر چیز علیه کشیشان، شروشان و موقعیست سیاستان موضع میگرفت... شهرها و حتی جمهوریه ها با آنکه تحت حمایت پادشاهان بودند، با حملات خود به دستگاها پاپ برای نخستین بار به شیوه همگانی اعلام داشتند که شکل عادی حکومت شهر نشینان جمهوری است... (انگلس - جنگ دهقانی در آلمان - تاکید زمانست).

بدین ترتیب هر چه بورژوازی رشد میکند، بر مقابل او تعارض این طبقه "نو" با طبقه کهنه و همه نهادها پیش افزوده میشود. در همه عرصه ها، علم، هنر، اخلاق، حقوق، سیاست، فلسفه... میان نمایندگان مترقی بورژوازی و مذهب، جدالی سخت صورت میگيرد. در این جدال میان کهنه و نو، "جوردا ثوبرونو" بخاطر دفاع از علم، کشته میشود. هنرمندان بسیار مورد اذعان قرار میگیرند و بتاریخ زمینه برای بیان فلسفه بورژوازی انقلابی، یعنی ما تریا لیزم مکانیکی آماده میشود اما نبرد در عرصه سیاست از دیگر عرصه ها سخت تر است. بورژوازی با رشد خود در زمینه اقتصاد و حرکت به سوی تبدیل شدن به شیوه تولید

مسلط، مارش طولانی خود را برای کسب قدرت سیاسی آغاز میکنند و برای زمینه سازی این حرکت به معارف با مذهب میپردازد. چرا که را در رسیدن به قدرت سیاسی - بورژوازی و واژگونی کامل حکومت فئودالی، بسیار با مسئله جدا کردن دین از سیاست همراه بوده است.

مبارزه بورژوازی اروپا علیه کلیسا

این مبارزه در دوره های مختلف رشد بورژوازی، اشکال مختلف بخود گرفته است. لوتر که با اندیشه فرم و پوشاندن ما هیست بورژوازی به مذهب، قیام میکند، در همان آغاز در اندیشه جدا کردن دین از سیاست است. او به کلیسای روم و پاپ که سمبل همزیستی دین و سیاست و نماینده مذهب فئودالی است شدیداً حمله میکند و حتی میگوید:

"همچنانکه ما دزدان را به شمشیر، قاتلان را با چوبه دار و شرکین را با آتش کیفر میدهیم، چرا ما با این آموزگار فساد و تباهی که بعنوان پاپ، اسقف و کشیش پندارهای خرافی دستگا هم را می پراکنند، با انواع سلاحها هجوم نیاوریم و دستهایمان را در خون آنان نشوینیم" (همانجا)

هر چند بعداً تندتندی از این بورژوازی اصلاح طلب با دمیدن آتش جنگهای دهقانی فروکش میکند و بر علیه جنبش از این سخنان پاپس می نهد، اما کشیشان و سوزاندن کلیساها، جزئی مهم از مبارزات ضد فئودالی را تشکیل می داده است و هر چه این جنبش را دیگالتر نبوده و اقشار طبقات انقلابی تری در این جنبش شرکت داشتند، ابعدا این مبارزات وسیعتر بود، البته با تمایل به بورژوازی بسوی سازش که از همان آغاز تولدش میشد آنرا مشاهده کرد، دونوع برخورد را نسبت به فئودالیزم از سوی بورژوازی و توده ها شاهد هستیم، یکی تمایل بورژوازی به سازش با نهادهای فئودالی از ترس توده ها و دیگری نابود کردن کامل این نهادها که خواست نه بدستان نشاندن، پرولتاریای در حال تولد و دهقانان بود و هر چه از عمر بورژوازی میگذشت و بخصوص پرولتاریا بیشتر و بیشتر پدید می آمد، تمایل به سازش و سپس استفاده از همان بقایای نهادهای قرون وسطی برای مبارزه علیه پرولتاریا بیشتر و بیشتر میشد اما بهر حال بورژوازی در اروپا دستاوردهای بسیار بزرگی در نبرد با فئودالیزم و دونه ها با ساسی اش

یعنی سلطنت و کلیسا داشت. پس از لوتر، شاگردانش در کشورهای مختلف با علم کردن پروتستانتسم کوشیدند مذهب را برنگ بورژوازی درآورند. کالوینیستها (پروان کالون، شاگرد لوتر) در انگلستان مدال بعد برای اولین بار با انقلاب بورژوازی را به انجام رسانده، چارلز اول پادشاه انگلیس را کشته و کلیسای انگلیس را از روم جدا ساخت، ضربه ای بر سلطنت الهی و سلطه کلیسا وارد ساختند. اما مبارزه در انقلاب کبیر فرانس به بسیار قاطع تر بود. جنبه های گیوتین انقلاب سر اسقفها و کشیشان را نیز هما نندسر شاهزادگان ولوئی شانزدهم ماری - آنتوانت از سر جدا میکرد. زمینهای موقوفات کلیسا را معادله مینمود و مالیاتهای کلیسا را لغو کرد و جدائی دین از سیاست را قاطعاً اعلام نمود. حتی نمایندگیها ننگار بورژوازی یعنی تاپلئون که انقلاب را خفه کرد، تحت تاثیر این انقلاب کبیر نمیتوانست از تحقیر نسبت به کلیسا و پاپ خودداری کند و جنگهای بورژوازی فرانسه بر علیه اروپای فئودال، ضربات سنگینی بر کلیسا وارد کرد و مقدمات به بند کشیدن کلیسای نیرومند فئودالی را که در سراسر اروپا آقایی میکرد، را فراهم ساخت. انقلابات بورژوازی در اروپا شدیداً کلیسا را تضعیف کرده، وارد وارتیکان به قفس انداخت تا نه دیگر تاج بخش و شمشیر بزدان و جانشین خدا در روی زمین، بلکه مترقی برای فریب عقب مانده ترین اقشار توده ها باشد. انقلابات بورژوازی با سلب مالکیت از موقوفات عظیم کلیسا و لغو مالیاتها و جدا کردن دین از سیاست، بیگ دوران سیاه تاریخی که مذهب تمعید دهنده سیاست فئودالها بود پایان دادند و اگر هراس از پرولتاریا نبود، این لاشه گندیده اکنون کاملاً دفن شده بود و دیگر مشام طبقه کارگر آزار نمیداد. هر جا که انقلاب بورژوازی قاطعتر بود، ضربه بر مذهب نیز شدیدتر بود. مثلاً فرانسه - که ایتالیا، اسپانیا و یونان، که این کشورهای اخیر دارای انقلاباتی ناقص بودند، میتوانست نقش قاطعیت بورژوازی را در نابودی مذهب، هر چه بیشتر نشان دهد. بورژوازی نتنها در عرصه سیاست و انقلابات بورژوا - دمکراتیک کهن، بلکه در عرصه علم، زیبایی شناسی و بخصوص فلسفه، ضربهات شدیدی در اروپا بر مذهب وارد آورد. آموزگارانی پرولتاریا هر چند از ماتریالیسم مکانیکی آنها ناشاندند اما ارزش فوق العاده ای برای این مبارزات بورژوازی مترقی آن زمان قائل بودند. لنین به توصیف انگلس به سوسیالیستهای آلمان در مورد ترجمه آثار اندیشمندان

بقیه در صفحه ۶

عملیات قهرمانانه پیشمرگان سازمان پیکار در جاده کلمیاران

انقلابی عقب نشینی کرده و سالمه پا یگا های خود با زگشتند. در تمام طول درگیری پا یگا نزدیک محل "گردنه مروارید" به وحشیانه ترین شکلی روستا های اطراف و مواضع پیشمرگان را با سلاحهای سنگین و سنگین مورد هدف قرار داده بود و خمپاره باران روستا ها تا ساعت ۱۲ شب همچنان ادا میداشت. در این عملیات دشمن بیش از ۳۰ نفر کشته و زخمی داده و ۱۴۰ نفر از آنها به اسارت پیشمرگان درآمدند. (این عملیات بزرگ پیشمرگان آنچنان لرزه بر اندام مزدوران انداخت که ۳ روز تمام از زمین و هوا به محاصره منطقه وستن کشی به روستا های اطراف محل درگیری پرداخته و به کمین گذاری در قسمتهای وسیعی از جاده کلمیاران - سندج اقدام نمود. تا به خیال خود ضربه ای به پیشمرگان زده و گروگانها را آزاد نماید، ولی ناخوان از این کار به اذیت و آزار و شکنجه روستا ئیشان منطقه پرداخت. این عملیات قهرمانانه تا شیر عبقی در روحیه مردم شهرها و روستا های منطقه به جانی گذاشت و مورد استقبال آنان قرار گرفت هر چه بر تو انتر با جنبش مقاومت و خلق کرد!

سنگون بنا در رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی! برقرار با دهم بوری دمکراتیک خلق!

سا زمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر - تشکلات سندج

ایا دسج سشمرک و بیکا رگر شهید، فاضل نقد، رحمت حبیب - پنا - علیرضا سعادت، (دکتر محسن) - سید حنین عید احمدیان (بهرز) و محمد نویدی که خبرا به دست رژیم جنابینکا جمهوری اسلامی در تهران اعدام گردیدند.

در تاریخ ۶۰/۶/۲۸ سه دسته از پیشمرگان سازمان پیکار (دسته شهید ارسلان، دسته شهید زرگا رودسته شهید اسد) در جاده کلمیاران - سندج راس ساعت ۴ بعد از ظهر در نزدیکی روستای "نوا" به کمین مزدوران نشستند. ابتدا چند نفر از پیشمرگان که لباس پاسداری به تن داشتند به کنترل و بازرسی ماشینها پرداختند که در مدت یک ساعت توانستند ۱۷ نفر از مزدوران رژیم، شامل جاش و تعدادی در جدار، سرباز و اسرا به اسارت خود درآوردند. در همین اثنایک ماشین نویوتا، حامل ۱۰ نفر جاش و پاسدار به کمین پیشمرگان افتاد که در همان لحظات اول کلیه سر نشینان آن کشته و زخمی شدند و ماشین بدو سقوط کرد. جسد فقیه بعد ستونی شامل چندین خود رو حامل جاش و پاسدار و ارستنی از طرف کلمیاران به محل درگیری رسید و به کمین پیشمرگان افتاد دشمن غافلگیر شده زیر آتش شدید سلاحهای سبک و سنگین پیشمرگان قرار گرفت و تعداد بیش از ۴۰ کشته و زخمی بجای گذاشت. عملیات تا ساعت ۵/۵ بعد از ظهر ادا می یافت که پس از آن پیشمرگان با نظم

بقیه از صفحه ۲ با زرگان.... در واقع حزبها تبلیغات وسیعی را با استفاده از ارگانهای وسیع و متعدد تبلیغی خویش در جهت اخراج لیبرالها از مجلس آغاز کردند و بودند. چنین شرایطی برای با زرگان و آلودسته اش دورا هبای بود. با سکوت کنند و رقبا با ذلت و فلاکت و زبونی آنها را از مجلس بیرون کنند که در نتیجه با شرایط کنونی جامعه، رسوا تر از پیش میشدند و با حال که رقیب سنگدل "کارا" به اینجا کشته شده بود. آه و ناله و گله و شکایتی کنند. بلکه با برخاستن موج جنش توده ها و با در صورت به - قدرت رسیدن بنی صدر - رجوی، با زهمه میدان بیایند و دم "تبارزات طولانی" با استبداد" بزنند و با زهمه قدرت بخرزند و با زرگان راه دوم را برگزید. البته در شرایط دیگری، نه در شرایطی که دورنمای برای جنش توده ها و با کودتای لیبرالی تصور نمیشد. محتمل ترین شی این بود که لیبرالها سکوت را برگزینند. بیاد دارم که عسکر غمچا کایرهای شاه خاش با لیبرالها، آنها در طوسی مدت طولانی که جنش در حال رکود بود، سکوت کرده بودند. تنها با برخاستن طلبه انقلاب بود که لیبرالها برای جلوگیری از بیشتر رسیدن انقلاب و خزیدن به قدرت برای اداره رژیم سرمایه داری وابسته ایران به گله و شکایت و نامه پراکنی دست زدند. اکنون نیز با زرگان هر چند مورد دفاعی رقیب سنگدل خود قرار گرفته، اما اگر دورنمای انقلاب و تا بودی هیئت حاکمه کنونی را نمی دید، هرگز به شکوه های لیبرالی پنجشنبه ۱۶ مهر خود نمی پرداخت. آری با زرگان که آنهمه جنایت را مشترک با خمینی و شرکا انجام داده و خود از ۳۰ خرداد به این طرف کوچکترین اعتراضی به تیرباران هزاران انقلابی و کمونیست نکرده بود، با رو برو شدن با تبلیغاتی که نمایان اخراج او و همپالکی باش از مجلس را موجب میشد با توجه به وضعیت کنونی هیئت حاکمه، که دورنمای روشنی برای تثبیت و استقرار ندارد، با زرگان با زهمه نمایم لیبرالی پناه میبرد و حکومت را نصیحت میکند که اعدا مها و ترورها بسود و طرف (حکومت و بنی صدر - رجوی) نیست و با این اعدا مها مردم از "انقلاب اسلامی" و "دین و مذهب" روی بر میگردانند. و با این کار میخواد در این دقایق که تاسید آخرین دقایق حضورش در مجلس باشد، آنچنان توشه ای فراهم کند که به اعتبار آن با زهم مردم را بفریبد اما توده ها شیکه جنایت با زرگان و دیگر لیبرالها را دیده اند، با زهم حاضرند انقلاب کنند و اینها را به قدرت برسانند؟ طبیعی است که توده های قهرمان مین مانمیبایستی

است، چرا که موجب انقلاب میگردد" اوخواهان استبداد پویشده و دیده بورژوازی لیبرال است، که تازه آنهم در سرمایه داری وابسته ایران اتوپیا ئی بیش نیست و وقتی خود با زرگان با بنی صدر هم در کمیت بودند اینجا و آنجا بنا چاره همان استبداد عریان پناه میبردند (ما ننند کردستان) بهرحال بنی صدر حزب جمهوری (با زرگان، خمینی، بختیارو... همه و همه نمایندگان متفاد و ویرانش و نگار بورژوازی ایرانند. همه سروتیک کر با سند کر با س بورژوازی وابسته، منتها هر یک برای حکومت با راه حل ویژه خود برای سرکوب انقلاب و تشبیت سرمایه داری وابسته به میدان آمده اند. فریبکار ریهای با زرگان و لیبرال نمایان شیهای بنی صدر و متفاد بنی صدر - رجوی... همه اینها برای این است که انقلاب توده ها تحقق نیابد. رژیم سرمایه داری وابسته تشبیت شود و لیبرالها بقدرت بخرزند. آری با زرگان، بنی صدر، خمینی، حزب جمهوری همه و همه دشمنان توده ها هستند دیگر نمایان پندار این دشمنان افتاد.

بدن با این جریانات ارتجاعی روان شوند. آنها با بد حرکت در - آیند و بد حرکت نیز درخواهند آمد. اما نه برای بقدرت رساندن بنی - صدر و با زرگان بلکه برای برقراری جمهوری آزاد و انقلابی زحمتکش از سوی دیگر متن گفته های لیبرالی با زرگان نیز او را سوا تر میکند. او در انتقاد تشبیه رقیب، هرگز حاضر نشد و حاضر نمیشد و چو رجوی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلام را مورد سؤال قرار دهد. و با این انتقادات میکوشد، آن سیاستهایی که نمایان سرگونی رژیم را تسریع میکند، حذف شده و سیاستهای مردم فریب تر و آبرومندانه تر "برای گول زدن توده ها اتخاذ شود. اوخواهان همین رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است. منتها رژیمی که این چنین آشکار و وقیح اعدام نکند. رژیمی که این چنین روشن و جلوی چشم توده ها، دست به سرکوب نزنند. با زرگان خواهان راه حل دیگری برای سرکوب انقلاب است. او نیز تشبیه سیاستهای کنونی حکومت، توده ها را از "اسلام" و "انقلاب اسلامی"، یعنی خلاصه کلاما کمیت سرمایه داران برهانند. او و همانند دیگر لیبرالها بقول لنین "مخالف استبداد عریان

پیام سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر به خانواده‌های قهرمان شهیدای کمونیست و انقلابی

خانواده‌های شهیدای انقلابی و کمونیست!

درودهای آتشین ما را از درون سنگرهای خونین نبرد طبقه‌ای بپذیرید. همان سنگری که فرزندان برادران، خواهران و همسران یا دیگر خویشان شما دلاورانه در آن به پیکار برخاستند و قهرمانانه توسط دشمنان خلقهای ایران به خاک و خون در غلطیدند. همان سنگر خونینی که در تماشای فلات خونین ایران در تماشای کارخانه‌ها، مزرعه‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، ادارات و... گسترده است. بر فراز این سنگر خونین پرچمی سرخ و پر از ستاره، ستاره‌های سرخ شهیدان برافراشته است که با خون فرزندان و خویشان شما این شعارها بر آن نقش بسته است: **مرگ بر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، برقرار با جمهوری انقلابی و آزادگای رگران، دهقانان و زحمتکشان!** این سنگر، سنگر بسیاری از شما، یعنی تماشای آنهاست که به راه انقلابی توده‌های ستمدیده معتمدند و به فرزندان و نزدیکان و خویشان شهید خویش افتخار میکنند نیز هست. این سنگر، سنگر رزم سرخ کارگران، زحمتکشان و همه توده‌های انقلابی، علیه رژیم خون و جناح است، رژیم ترور و تیرباران، رژیم تازیانه و دار، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است.

بسیاری از شما، پیش از آنکه قامت استوار فرزندان، برادران، خواهران و یا همسران شما با گلوله‌های دژخیمان سرما به سرداری وابسته ایران، بر خاک افتد، به این راه سرخ، به راه پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع، وابسته بودید و خود را این مبارزات انقلابی شرکت میکردید. اما اینک برای بسیاری دیگر از خانواده‌ها شیکه به راه فرزندان نشان تردید داشتند و به نبرد علیه رژیم جمهوری اسلامی اعتقادی نداشتند، اما هیت این رژیم ارتجاعی بیش از پیش آشکار شده و حقانیت این راه سرخ و انقلابی بیش از پیش روشن گردیده است. خونهای سرخ شهیدان، خورشیدهای روشن برهان اند. چه کسی بهتر از شما میتواند گواه قلب پر - طیش و سرشار از ایمان فرزندان، برادران، خواهران، همسران و... شما به آزادی و استقلال ورهاشی

زحمتکشان باشد، شما خود را - بودید که چگونه این گلهای سرخ انقلاب ایران، نمونه‌های برجسته پاکی، مهربانی، فداکاری و عشق به توده‌ها بودند.

شما خود بخوبی شاهد بودید که قلب آن دلاوران شهید، همانند قلب همه انقلابیون و کمونیستها تنها و تنها بخاطر توده‌ها می‌طپید و مبارزه‌شان برای آن بود که دیگر امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته خون توده‌های محروم را نمکند و زندان و شکنجه و تیرباران پاسخ فریاد حق طلبی کارگران، دهقانان و زحمتکشان نباشد. آری اینک این قهرمانان از خلق ربوده شده - اند و با چشمانی پر امید به آینده سرخ فردا و نبختن پیرشکوه زایمان به توده‌ها، برای همیشه آرامیده‌اند. آنان دیگر در میان ما نیستند تا با لبخند پرمهرشان قلبهای ما را به طپش آورند و با فشرده دستهایمان در شادی و غم همه توده‌ها سهیم باشند. آنها را رژیم ارتجاعی کشته است. آنها را کشتند چرا که سرمایه‌داری میخواست بدون هیچ نیروی آگاهی بخش کارگران و زحمتکشان ما را استعمار کند. آنها را کشتند چرا که هیچ رژیم ارتجاعی نمیتواند انقلابیون، کمونیستها، خورشیدهای روشن آگاهی‌پاران و همزمان زحمتکشان را برای پیکار در جهت برپا داشتن جامعه‌ای آزاد و انقلابی تحمل کند. آری آنها برای آنکه حکومت جلادان کم‌توانند بر روی خون و استعمار زحمتکشان بنا شود کشته شده‌اند. آنها را کشتند چرا که به زحمتکشان عشق میورزیدند و نمیخواستند با زهم دختر کوچک آن دهقان از یک تب دوسا عثه بمیرد و فرزندان کارگران زحمت سالگی بجای رفتن به مدرسه، در کارگاههای سرما به داران جان بکند و پژمرده شود. آنها را کشتند چرا که آنها نمیخواستند رژیم ارتجاعی برقرار باشد. که زندانها پیش هزاران انقلابی را دربند کند و فریاد شکنجه‌دیدگان را در گوشه‌های آنجا طنین افکند باشد. رژیم که برای کشتار انقلابیون میبایست از آمریکا و روسیه و اسرائیل اسلحه بخرد آنها شوراها را انقلابی را برای توده‌ها، کارخانه‌ها را برای کارگران و مزارع را برای دهقانان میخواستند و برای همین است که

شکنجه‌شان کردند، شلاقشان زدند، بدنهای پاکشان را سوزاندند، تاج و زکرفتند و سپس در سحرگاهانی که رنگ سرخ شفق پیاپی آ و رفرادی سرخ بود، با تیردژخیمان از پای درآمدند. درود بر آنان، درود و هزاران بار درود بر آنان و مرگ و هزاران بار مرگ بر جلادان آنها. اما مرگ آنان مرگی ساده نیست. انسانهای بسیاری می‌آیند و میروند. مرگ هم چون تولد، برای همه انسانها پیش می‌آید. اما این مرگ، متفاوت با همه مرگهاست. این مرگ زندگی است! جلادان سرمایه‌داری وابسته تنها جسمشان را نابود کردند اما آرمانشان زنده است. راهشان جاوید است و ارزش آنان بزرگی و دلآوری آنها نیز در تعلق به همین آرمان و راه بود.

آنها بزرگ، دلاور، پاک و مقدس بودند، زیرا که راه و آرمانی بزرگ و انقلابی داشتند. این راه، راه خونینی بود که از هزاران سال پیش تداوم داشت. این راه، راه پیکار همه طبقات ستمکش بر علیه طبقات ارتجاعی بود. راهی که سرانجام میبایستی با نابودی کلیه طبقات به مقصد برسد. آنان اینک جزئی از همان راه و آرمان هستند. همان راه و آرمان جاوید، و همین خاطر آنان جاودان شدند. آری مرگی ایمن چنین، یعنی زنده و جاودان شدن یعنی طنین نامهایشان در راه انقلاب توده‌ای منعکس شدن، یعنی با هر مشت گره کرده خلقهای دربند آشکار شدن. از این پس نام آنها با انقلاب عجین گشته است. در هر مبارزه انقلابی، در هر تظاهرات، در هر قیام و جنگ مسلحانه توده‌ای، گوشه آنها پدیدار گشته و شان دان و مستحکم به روی زحمتکشان بیخاسته لبخند میزنند. ارتجاع جسم آنها را نابود کرده اما راه آنها بر توانست و آرمانشان در خفا نتر گردید. افتخار بر آنان که چنین راه و آرمان پر شکوه و عظیمی داشتند. افتخار بر راهشان، افتخار بر آرمانشان، افتخار بر همه رهروان حال و آینده این راه.

خانواده‌های انقلابی و کمونیست!

شهیدان قهرمان ما و شما به طبقات انقلابی که در راهشان می -

در اهتزاز باد پرچم مقاومت توده‌ها علیه رژیم جمهوری اسلامی!

روزمیدند تعلق دارند. آنها به راه سرخ و آرمان پیروشان متعلقند. تنها کسی با کسانی میتوانند این شهیدان را متعلق به خود بدانند که به راه و آرمان انقلابی آنسان معتقد باشند و در آن راه بکوشند این دلوران به خانواده‌های ارتجاعی تعلق ندارند. شما که این شهیدان را شهیدان خود میدانید مسلماً راهی را که این قهرمانان در آن شهید شدند را نیز با بستی راه خود بخوانید. کما اینکه بسیاری از شما چنین کرده‌اید. سخنان بسیاری از خانواده‌های کمونیست و انقلابی پس از شهیدان فرزندان نشان مبنی بر همین ادامه راه شهیدان است. اگر این شهیدان، شهیدان طبقه شما هستند. شما که راه انقلابی این شهیدان را راه خود میدانید بی تردید راه آنان را نیز ادامه خواهید داد. دست خود را به ما و دیگر سازمانهای انقلابی گره کنید تا متحداً بر علیه جلادان آن شهیدان یعنی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مبارزه کنیم. به توده‌ها بگوئید شهیدان شما و ما شهیدان انقلاب خونین ایران، چرا کشته شدند، چه آرمانی داشتند و چه میخواستند. به توده‌ها بگوئید چه کسانی فرزندان شما را کشتند. بگذارید خانواده شما خود سندی بر جنايات رژیم باشد. بگذارید توده‌ها در کارخانه، مدرسه، اداره، کوچه، خیابان و هر کجا که هستید، با دیدن شما، فرزندان، خواهران، برادران، همسران و... انقلابی شما را بخاطر آورند و شما را بنده و جلوه‌گر آرمان آن شهیدان باشید. بگذار خانوادۀ هر شهید به پرچم سرخ انقلاب بدل گردد که با دیدن آنها توده‌ها در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع را سخت‌تر شوند.

در چنین صورتی است که خانواده هر شهید میتواند با افتخار بگوید که شهیدان قهرمان خلق به آنسان نیز تعلق دارند. پس:

خانواده‌های انقلابی و کمونیست همسران، همزمان:

دست به دست زحمتکشان به پیش، در راه نابودی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، در راه نابودی سرمایه‌داری وابسته، در راه تحقق انقلاب خونین دمکراتیک ایران. همزمان! بدور سازمانهای انقلابی و کمونیست، سازمانهای رزمندۀ آن شهیدان دلاور خلق به بزنید. ارتباط انقلابی خود را با آنان مستحکم برسانید. به تبلیغ آرمانهای شهیدان یعنی آرمانهای این سازمانهای کمونیست و انقلابی بپردازید و شما بنده و مظهر بحق آن شهیدان بخون طپیده‌باشید.

رژیم ارتجاعی سرمایه‌داری وابسته، یعنی جمهوری اسلامی،

بقیه از مفرد ۸ نما پنهانی... اما با بد توجه نمود که اتخاذ تاکتیک در برابر دشمن و برای حفظ جان خویش نباید کوچکترین زمینیه بهره‌برداری برای دشمن فراهم نماید. این به آن معناست که اتخاذ "تاکتیک" هرگز نمیتواند با توسل به وسایل اتخاذ شود که اساساً در خدمت دشمن قرار گرفته و زمینیه بهره‌برداری تبلیغاتی و سیاسی ۲۰۰ نفر فراهم نماید، که در این صورت دیگر تاکتیک نبوده و در حقیقت توجیه ضعف و یا خیانت خواهد بود. (همانند دادن اطلاعات حاشیه‌ای که بنوعی به سازمان انقلابی و جنبش مر به بزند، "توبه" در ماه عام و یا محاسبه تلویزیونی با اصطلاح این توجیهات که برای ادامه مبارزه خود را از جنگ دشمن خلاص نماید) صرف نظر از اینکه برای دشمن بویژه در شرایط کنونی حالت بینا بینی وجود ندارد و دشمن جز با اشبات خیانت حاضر به کوچکترین گذشتی نیست، هیچ "تاکتیک" نمیتواند با کمک تبلیغاتی دشمن و لطمه زدن به جنبش کمونیستی و انقلابی توجیه پذیر باشد. و در صورت اتخاذ چنین "تاکتیک" از سوی یک مبارز، معنای آن جز نشان دادن ضعف و یا خیانت تحت عناوین خود، فریب و یا مردم‌فریب نمیباشد! مقاومت و بیداری، برخورد پرخاش، جواب نه و یا جملی در مقابل مزدوران رژیم، در عین رعایت اصول محفی کاری، که نشان دهنده روح برخورد یک کمونیست و انقلابی با دشمن است مویسی است که بطور متقابل ضامن حفظ و حیدر زندگی، حفظ

اسرار سازمانی و مهمتر از آن مبارزه با دشمن در زندان میشود. برای یک کمونیست زندان، عرصه دیگری از مبارزه، و اعدایش جلوه‌ها شکوهی از آن است. اعدای یک کمونیست به این معناست که در مبارزه با دشمن تن به تسلیم نداده و حاضر نشده است به انقلاب پشت نماید. یک کمونیست به زندگی بخاطر مبارزه عشق میورزد و همانند یک ایده‌آلیست مذهبی عاشق مرگ و شهادت نیست، اما آنگاه که دیگر زندگی جز جمع‌نمای زندان و زندن و پشت کردن به انقلاب و کارگران و زحمتکشان نمیتواند معنا یابد، مرگ را به مثابه جلوه‌ها شکوهی از مبارزه‌اش با سرمایه‌داری، با لیخنشی امبدیش، نسبت به پیروزی کارگران و زحمتکشان با آغوش بازمی‌پذیرد. مقاومت و مبارزه قهرمانانه صدها و هزاران کمونیست و انقلابی در شکنجه‌گاههای دور و نزدیک جمهوری اسلامی و پذیرش مرگ ایستاده در برابر دشمنان کارگران و زحمتکشان نظیر وارطان هارو، روزبه‌ها، سیامک‌ها، احمدزاده‌ها، رفایشها، کتیرایشها، بدیع زادگان، شهرام‌ها، علوی خوشتری‌ها، فاضلها، ساعی‌ها، دولتشاهی‌ها... و صدها و هزاران کمونیست و انقلابی پرشور دیگر، جلوه‌های با شکوهی از حماسه‌های دلیرانه‌ای است که این مبارزان مدیق کارگران و زحمتکشان در طول تاریخ معاصر ایران، در سارت رژیم و در زندان‌های تنگ و تاریک سرمایه‌آفریده‌اند. مبارزه‌شان پیروز و آرمانشان جاوید

به همه انقلابیون و کمونیستها استحکام میبخشد و باری بیدریخ شما کمونیستها و انقلابیون را را سخت میکند بگوئیم تا با شرکت هر چه بیشتر در مبارزات انقلابی توده‌ها یمان، جای خالی شهیدان را پر کنیم. همه میدانیم که خواست آن دلاوران نیز، پیکارقا طعنه مستحکم - تر بر علیه امپریالیسم و ارتجاع است. پس پرچم خاک افتاده شهیدان را در دست بگیریم و برای تحقیق آرمانشان به پیش بناییم. بیشک پیروزی از آن خلقهای انقلابی و شکست از آن رژیمهای ارتجاعی است.

درود بر همه شهیدان انقلابی خلق و خانواده‌های مبارز آنان مرگ بر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی. مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی برقرار بکدام جمهوری دمکراتیک خلق سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۶۰/۷/۱۲

فکر میکنند با کشتن آن دلاوران قهرمان میتوان از طوفان انقلابی خلق، خود را نجات بخش. اما این تیر - بارانها و شکنجه‌ها، تنها بر آتش فروزان مبارزات انقلابی توده‌ها نفت می‌باشد. هیچ خلقی را با کشتن و تیرباران فرزندان - ش نمیتوان از انقلاب بازداشت. خلفهای قهرمان ایران با زهم از این دلاوران و قهرمانان خواهند پرورد. اما ما در گرو انقلابی شما، خانواده‌های شهیدان، پرورنگاه انقلابیون است. دیر نیست زمانی که آتش توفنده خیم زحمتکشان بار دیگر ملتهب شود و خلق انقلابی در حیا با آنها سر بریزند و ارتجاع حاکم را با قهر انقلابی به گورستان تاریخ بسپرد. بیشک در آن زمان خلفهای ما جشن شهیدان را برپا خواهند داشت، با عکسهای شهیدان و کلیهای سرخ در دست به ادامه راهشان سرگندید و خواهند کرد و شهر و روستاها پیر از عطر خار شهیدان خواهد شد.

همزمان! روحیه انقلابی شما

درود بر تمامی شهدای بخون خفته خلق

بقیه از صفحه ۱۶ رفیق ...
در آوردن ورهبری کردن توده های
کارگر به سمت اهداف تاریخی اش و
ضرورت تلفیق آگاهیه سوسیال -
دمکراتیک با جنبش خودمختاری
طبقه کارگر را خاطرنشان نموده و
قاطعه انداز کار آگاه ها را نه سیاسی
در میان طبقه کارگر برای تامین
همونی طبقه کارگر و انقلاب دمکراتیک
دفاع نمود. رفیق عباس به همراه
این جریان که بخاطر نظرات
سیاسی اش در زمینه مردمی چریکی
وزیر سوال قرار دادن شعار "نبرد با
دیکتاتور شاه" از طرف مرکزیت
سازمان چ.ف.خ. از سازمان جدا
نگه داشته شده بود، هنگامیکه با
عدم امکان مبارزه ایدئولوژیک
در درون سازمان چریکهای فدائی
خلق مواجه شد، اعلام انشعاب نموده
و برای ادامه فعالیت انقلابی
خود را ستارت با بخش منشعب از
سازمان مجاهدین خلق شدد.
مرکزیت سازمان چریکی بدون
آنکه ارتباط این جریان را به بخش
منشعب سازمان مجاهدین خلق وصل
کند، با خلق سلاح و گرفتن امکانات
آنها، ارتباط را با این جریان
قطع نمود. رفیق عباس که جزء آنها
جریان نبوده که از بدنه اصلی
سازمان چریکهای فدائی خلق به
بخش پیگیر جنبش کمونیستی پیوسته
بود، بطور غریزی مرز بندی قطعی
با رویزیونیستهای خائن غروشنی
داشت، او به همراه این جریان پس از
انشعاب از سازمان در تابستان ۵۷
با نوشتن مقاله ای به نقد تئوری
رویزیونیستی "نبرد با دیکتاتور
شاه" پرداخته و در ادامه آن توانست
با "تذکار رسالت" آمیز به
سوسیالیسم و "راه رشد غیر سرما به -
داری" مرز بندی آگاهانه نموده و
مرز بندی غریزی خود را تا سطح
مرز بندی عملی با رویزیونیسم
غروشنی ارتقاء دهد. رفیق به همراه
این جریان علیرغم اینکه معتقد
بود که رویزیونیسم بر حزب و دولت
شوروی غلبه کرده است، هنوز به
امپریالیستی بودن نظام حاکم بر
شوروی شناخت پیدا نکرده بود و
موقع گرفتن بر سر آن را به مطالبه
بیشتر در این زمینه موکول میکرد.
ولی با این وجود آنرا مانعی برای
پیوستن به بخش منشعب از سازمان
مجاهدین خلق نمی یافت. بهمین
جهت، این جریان در مدار ارتباط -
گیری با سازمان اخیر برآمد.
رفیق عباس بعد از مطالبه
جدی و پیگیر در زمینه نظام حاکم بر
شوروی به سمت تزارکیستی -
لنینیستی سوسیال امپریالیسم
شناخت پیدا کرده و از آن پس با
استواری بلشویکی در مقابل هر -
گونه تزلزلی که میخواست با
سپه انداختن در مقابل رویزیونیسم

غروشنی صحت آنرا زیر سؤال
ببرد، ایستاده و پیگیرانه از پالایش
ایدئولوژی پرولتاریا دفاع نمود
تلاش رویزیونیستهای غروشنی
برای متزلزل کردن و یا جذب این
رفیق، به علت استواری رفیق به
منافع پرولتاریا همواره عقیم
مانده بود. این دستهای بورژوازی
که نتوانسته بودند کوچکترین
خدشهای راستواری ایدئولوژیک
رفیق عباس و منافع پرولتاریا
ایجاد کنند، کینه طبقاتی رفیق
را نسبت به خود کاملاً احساس
میکردند و همواره آنرا مانع فرستایی
بودند که تا شاید بتوانند این شعله
همیشه جاویدان را خاموش سازند.
رفیق غلامحسن سلیم آرونی که بعد
از جدا شدن از چریکهای فدائی خلق
مشتاقانه به کار سیاسی - تشکیلاتی
در میان طبقه کارگر پرداخته بود،
در اوایل سال ۵۸ با مطالبه ورود
موضع گیریهای سیاسی ایدئولوژیک
سازمان به کار در راه آزادی طبقه
کارگر، آنرا پیشروترین سنگر برای
رسیدن به حاکمیت طبقه کارگر یافته
و در بخش کارگری سازمان مشغول
به فعالیت شد فعالیت خستگی -
نا پذیر و پر شور رفیق در میان
کارگران گه ناشی از درک عمیق
او از منافع طبقه کارگر و عشق
پایان نا پذیرش به آزادی طبقه
کارگر و برقراری سوسیالیسم بود،
دستاوردهای پرشوری برای سازمان
و جنبش کمونیستی ایران به همراه
داشت. کارگران پیشروی که با
رفیق عباس در تماس قرار می گرفتند
از شور و هیجان انقلابی و ایمان
به آرمان کبیر پرولتاریا نیرو
گرفته و با درس آموزی از کار و
فعالیت پرشور او، ضرورت پیوستن
به تشکیلات کمونیستی و حراست از
ایدئولوژی پرولتاریا را برای
ایجاد دستاوردی پرولتاریا یعنی
حزب کمونیست درک می نمودند
و رهنمودهای رفیق عباس، عضو
کمیته تشکیلات تهران سازمان، برای
برخورد به مشکلاتی که رفقا در حین
فعالیت در میان کارگران با آن
مواجه بودند را لیاکاتاً رسا واقع
میشد. همچنانکه رفیق پس از
پذیرش مشی سیاسی در مورد خودش
گفته بود که "من تا به حال جوشکار
بودم حالا می فهمم که باید کوشید تا
آگاهیه سوسیال دمکراتیک را با
جنبش خود بخودی طبقه کارگر
جوش دهیم." مطالبی که رفیق در
نشریات فابریک می نوشت بسیار
استقبال کارگران مواجه میشد و
موجب بسط هر چه بیشتر آگاهی در
میان توده های کارگر میشد.
متأسفانه تلاشهای رویزیونیستهای
غروشنی (اکثریتی) برای
همدستی با بورژوازی حاکم و فرجه
زدن به جنبش کمونیستی و از جمله

برای از بین بردن رفیق غلامحسن
سلیم آرونی در روز یکشنبه ۲۱ تیر
هنگامیکه رفیق از میدان انقلاب
عبور میکرد به شمر رسید، آنها با
شناشائی رفیق و سپردن او بدست
جلادان سرما به داری، خدمت دیگری
به بورژوازی حاکم نمودند. دو ضمیمه
رژیم جمهوری اسلامی نتوانستند
کوچکترین مدرکی بر علیه رفیق
بدست آورند، ایمان رفیق عباس به
منافع طبقه کارگر و شناختی که
او نسبت به نقش تشکیلات کمونیستی
و بخصوص نقش سازمان در رسیدن
پرولتاریا به آرمان کبیرش داشت
رفیق را واداشت تا بلشویک وار به
حفظ اسرار سازمانی بپردازد.
رفیق عباس که لحظه به لحظه زندگی
سیاسی اش مملو از استواری بر
منافع طبقه کارگر و حراست از آن
بوده است، نه تنها حاضر نشد از
دهد کوچکترین اطلاعاتی که بتواند
برای بورژوازی مفید باشد بدست
رژیم بیاورد، بلکه حتی اسم
واقعی اش را هم از دشمنان طبقه
کارگر پنهانید. به این ترتیب
رفیق نشان داد که چگونه حتی در
قتلگاه رژیم سرما به داری هم به
وظایف کمونیستی اش واقف بوده
و با وثیقه قرار دادن خون سرخش
از آن پاسداری میکند.
رژیم علیرغم اینکه هیچ چیز
بجز ارتباط رفیق با سازمان پی
نبرده بود از آنجا که کمونیستهای
واقعی را دشمنان خطرناک خود
میدانند، بدون آنکه حتی اسم
واقعی رفیق را بدانند و او را در یک
با زجوشی چند دقیقه ای محکوم به
اعدام کرد و رفیق غلامحسن سلیم
آرونی (عباس) با ایمان به
دست پیدا کردن پرولتاریا به
منافع تاریخی اش در روز ۲۱ مرداد
جلوی گلوله های جلادان رژیم
جمهوری اسلامی قرار گرفت و به
شهادت رسید.
پادش گرامی باد!

رفقا!
در تکثیر و پخش
پیکار با تمام قوا
بکوشید و مشت
منحکمی بر دهان
رژیم ارتجاعی
جمهوری اسلامی
بگویند!

پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر

رفیق غلامحسین سلیم آرونی (عباس) کادر برجسته و قدیمی جنبش کمونیستی با خیانت رویزونیستهای "اکثریت"، بدست جلادان رژیم به شهادت رسید

■ تولد ۱۳۳۳ در مشهد
■ عضو سازمان چریکهای فدائشی
■ خلق ایران در سالهای ۵۰ به بعد
■ پیشرو در مبارزه ایدئولوژیک
■ علیه مشی چریکی و تره‌های رویزونیستی
■ و معتقد به ضرورت پیوند با طبقه کارگر
■ جدا شدن از سازمان چ.ف.ا.و.
■ پیوستن به بخش منشعب از س.م.خ.
■ در تابستان ۵۷
■ پیوستن به سازمان پیکار در اواخر ۵۸
■ عضو کمیته تشکیلات تهران سازمان
■ ا.د.ا.م. مبارزه کمونیستی - تا
■ شهادت در مرداد ۱۳۶۰



در درون چریکهای فدائشی خلق نیز در اوایل سال ۵۶ مطرح میشد، نوشته شده بود. رفیق عباس به همراه جمع تشکیلاتی اش، در این مقاله با استناد به وقایع کتبی، در رابطه با جنبش طبقه کارگر و موقعیت اقتصادی و سیاسی رژیم شاه، ثابت نمودند که بحران اقتصادی که وجود دارد، بنا - گزیرتوده‌ها را به حرکت واداشته و این حرکت در روند خود بزودی به مبارزه انقلابی توده‌ها با رژیم شاه خاتمه تبدیل خواهد شد. نوشتن این مقاله و مقالات دیگر در پانزده سال ۵۶ سرآغازی برای رسیدن قسمتی از شاخه کارگری که رفیق عباس نیز در آن شرکت داشت، به ردمشی چریکی و حل تناقضاتی که بین مشی چریکی با تئوریهای مارکسیستی - لنینیستی و عینیت جنبش طبقه کارگر بود. کم کم درج مقالاتی که مشی چریکی را مورد سوال قرار داده و بجای آن فعالیت آگاه هگرا نه سیاسی در میان طبقه کارگر را پیشنهاد میداد، در نشریه داخلی با برخورد غیر مکرراتیک مرکزیت سازمان ممنوع میشد. رفیق عباس علیرغم موج سرکوبی که از طرف مشی چریکی و مرکزیت سازمان چ.ف.ا.و. نسبت به این جریان وجود داشت، از آنجا که در طول زندگی سیاسی پربارش، اهمیت تعیین کننده شکل طبقه کارگر را لمس کرده بود، بتدریج به نفی قدرت فوق طبقه‌ای که تئوری - های مشی چریکی برای چریک مسلح جدا از توده قائل بود میرسید، و با بیانش عمیق طبقه‌ای خود که در اثر مطالعه کتب مارکسیستی و فعالیت عملی در میان طبقه کارگر بدست آورده بود در اوایل بهار ۵۷ پیوستگی خود را به این جریان اعلام نمود، با استواری کمونیستی در مقابل مشی چریکی که در این مقطع میخواست بهر نحوا و راه به کسوت وادارداستانده و بر منافع واقعی طبقه کارگر فشاری ننمود. رفیق در همان زمان مقالهای تهیه نمود که در آن نقش آگاهی را در حرکت طبقه در صفحه ۱۵

کارگر برای او ایجاد کرده بود رفیق در میان کارگران مبارزه کارخانه پروفیل طوس، بعنوان کارگری آگاه و قابل اعتماد شناخته شده بود در پایان سال ۵۵ در اثر ضرباتسی که از طرف رژیم شاه به سازمان چریکهای فدائشی خلق وارد شده بود و مسائل امنیتی ناشی از آن، رفیق عباس مجبور به ترک کار در کارخانه و شروع زندگی مخفی شد. گرایش قوی و قابلیت‌های وسیع رفیق عباس برای کار در میان طبقه کارگر که هنوز در کنار قبول مشی چریکی وجود داشت سازمان را واداشت تا در اوایل سال ۵۶ او را در تنه‌ها شاخه کارگری سازمان که در آن زمان با اصرار و فشاری رفیق عباس در مشهد بوجود آمده بود، سازماندهی کند. فعالیت مجدد رفیق عباس در میان طبقه کارگر را پس از همراهی مطالعه عمیق تر کتب مارکسیستی و آثار مشی چریکی از جمله نوشته‌های (رفقا بیژن جزنی و حمید مومنی) و مبارزه ایدئولوژیک در این زمینه بود. روحیه پر شور و زنده رفیق در گسترش نفوذ شاخه کارگری در میان کارگران بسیار موشربود. کارگران که از فشار نظامی و سرمایه داری و بحران اقتصادی کمرشان خم شده بود برای آنها از در و درج خود و بن بست‌هایی که ناگزیر با رژیم شاه را به مبارزه سیاسی با رژیم حاکم میکشاند سخن میگفتند و رفقای شاخه کارگری خلائی که در اثر عدم فعالیت عنصر آگاه در میان توده‌های طبقه وجود داشت را احساس میکردند. رفیق عباس به همراه شاخه کارگری سازمان چ.ف.ا.و. فعالانه در نوشتن مطلب برای نشریه داخلی و شرکت در مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی کوشش مینمود بسیاری از مطالبی که در نشریات داخلی آن زمان سازمان چریکهای فدائشی خلق چاپ میشد از طرف این جمع بود. از جمله این مطالب مقالهای بود که در تئوری رکود "که نه تنها از طرف بخشی از رهبری بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، بلکه از طرف جریانی

رفیق غلامحسین سلیم آرونی در سال ۱۳۳۳ در یک خانواده زحمتکش در مشهد دنیا آمد. او در سالهای آغاز جوانی - در اوایل سالهای دهه ۵۰ - با جنبش نوین کمونیستی آشنا شد. در آن زمان، در حالیکه برای کمک به تائید زندگی خانواده اش بکار رجوع کاری میبرد اخذ در یک محفل مارکسیستی که بکار رتکشیس کتب مارکسیستی مشغول بود، شروع به فعالیت نمود. رفیق که از همان آغاز زندگی با ستم طبقه‌ای که نسبت به توده‌های کارگر و زحمتکش وارد میشد آشنا شده بود و انگیزه‌ای قوی و روحیه‌ای آشتی - ناپذیر با دشمن طبقه‌ای، برای شرکت در مبارزه انقلابی داشت، رفیق عباس به همراه محفلی که در آن فعالیت مینمود، با شناخت از خیانت‌های حزب توده علیه منافع طبقه کارگر با این داور دست مرز بندی غریزی داشت و به سمت جنبش چریکی مسلحانه و بخصوص سازمان چریکهای فدائشی خلق، گرایش داشت و با رشد سریعی که در زمینه فعالیت انقلابی داشت، بزودی برای فعالیت انقلابی حرفه‌ای آمادگی پیدا کرد و به همراه رفقای هم محفلش در صدد برقراری ارتباط با سازمان چریکهای فدائشی خلق برآمد. او در پایان سال ۵۴ موفق شد با این سازمان تماس برقرار کند و در همان زمان بدلیل گرایش برای کار در میان طبقه کارگر و بدستور سازمان در کارخانه پروفیل طوس شروع به کار کرد. فعالیت مبارزاتی کارگران کارخانه در مدت یکسالی که رفیق در کارخانه کار میکرد، بخصوص تماس گرفتن رفیق با کارگران پیشرو کارخانه اش را ت عمیقی در شکل گرفتن جنبش پرولتری در کارخانه علیرغم محدودیتهای که بین جنبش چریکی در فعالیت میان توده‌های

بر فراز آباد جمهوری دموکراتیک خلق